

چشم‌انداز مبهم پایان قطعی جنگ بر متن کشمکش‌های موجود

مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی با وساطت پاکستان جهت رسیدن به توافق بر سر چارچوب یک "تفاهم نامه" برای تمدید آتش بس در جنگ، با اظهارات متناقض مسئولان دو دولت در ابهام قرار گرفته است. این تفاهم نامه شامل تمدید آتش بس به مدت ۶۰ روز است و قرار است در این مدت، جنگ در تمام جبهه‌ها متوقف گردد و طرفین ضمن انجام اقداماتی تلاش کنند به مذاکره در مورد بقیه مسائل از جمله هسته‌ای، موشکی و نیروهای نیابتی به توافق نهایی و به پایان قطعی جنگ برسند. به گزارش واشنگتن پُست اقدامات اولیه از جانب جمهوری اسلامی طی ۳۰ روز شامل بازگشایی تنگه هرمز و باز گرداندن تردد کشتی‌ها به شرایط پیش از جنگ است. در این تفاهم نامه قید شده که جمهوری اسلامی متعهد می‌شود از اورانیوم غنی شده خود صرف‌نظر کند و سلاح هسته‌ای نداشته باشد. در مقابل یکی از مقام جمهوری اسلامی گفته قرار است آمریکا ۱۲ میلیارد دلار از داراییهای بلوکه شده ایران را آزاد کند. اما خبرگزاری فارس وابسته به جریان اصولگرایان و سپاه پاسداران، روز یکشنبه نوشت، آمریکا در زمینه آزادسازی دارایی‌های بلوکه‌شده ایران "دبه کرده و تلاش دارد این منابع را نسبی و حواله به آینده کند. این خط قرمز است و مسئولان از آن کوتاه نمی‌آیند."

با این حال شامگاه یکشنبه سوم خرداد، ترامپ در شبکه اجتماعی خود نوشت که توافق بطور کامل انجام نشده و هیچ‌کس آنرا ندیده است. اما به نمایندگان دیپلماتیک خود در مذاکرات دستود داده برای دستیابی به توافق با ایران عجله نکنند و گفته "زمان به نفع ماست و محاصره جمهوری اسلامی در تنگه هرمز تا بعد از امضای توافق ادامه خواهد داشت. من فقط توافقی را امضا خواهم کرد که در آن به هرچه می‌خواهیم برسیم." این در حالی بود که مارکو رویو وزیر خارجه آمریکا همان روز اعلام کرده بود که امروز یا فردا خبرهای در رابطه با توافق با ایران منتشر خواهد شد. منابع مطلع اعلام کردند که تصمیم ترامپ مبنی بر دست نگهداشتن



تبعات جنگ! ایران به کدام سو می رود؟



بحران بیکاری و گسترش فقر در ایران، چهره عریان سرمایه‌داری جنگ‌زده!

انهدام اجتماعی در ایران، حاصل استراتژی بقای جمهوری اسلامی و دخالت‌گری امپریالیستی!

بیراهه چپ محور مقاومتی، ضدامپریالیسم از موضعی ارتجاعی

نشست پرتنش بریکس بر متن بحران‌های بین‌المللی

منطق سرکوب در محاصره غزه و مقابله با جنبش همبستگی

فراخوان کمیته تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران
به تجمع اعتراضی مقابل سازمان جهانی کار



اطلاعیه کمیته مرکزی کومه‌له

در محکومیت سیاست رژیم جمهوری اسلامی
در قبال کولبران

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سرمدیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

برعهده دارد، با تهدید آمریکا و اسرائیل و تعریف و تمجید از باصطلاح "الگوی جدید جنگ"، اعلام کرد که بر اساس "راهبردهای رهبری برای مدیریت خلیج فارس و تنگه هرمز"، برنامه دارند و دیگر اجازه نخواهند داد تجربه دردناک تاریخی تکرار شود و آماده پاسخ سخت و جهنمی به هر تجاوزی هستند.

او این الگو را تجربه‌ای الهام بخش برای نیروهای "محور مقاومت" و همه مسلمانان جهان نام برد. البته این الگو تا کنون چیزی جز جنگ افروزی و حملات پهباد و موشک پرانی به کشورهای مجاور و ایجاد مانع برای رفت و آمد کشتی‌ها در آبراه تنگه هرمز و جاهای دیگر از سوی گروههای اسلامی مورد حمایت جمهوری اسلامی نبوده است. سپاه قدس پاسداران تا کنون در ایران و لبنان و سوریه و جاهای دیگر این "الگوی الهام بخش" را با تحمیل هزینه‌های کلان به سفره کارگران و مردم زحمتکش ایران پیش برده و موجب خسارات جانی و مالی بی‌شمار و ویرانی و آوارگی تشدید فقر و بیکاری در سطح منطقه شده است.

اگر چه این آتش‌بس شکننده و حالت نه جنگ و نه صلح به دلایل واقعی و عینی نمی‌تواند برای مدت طولانی ادامه یابد، با اینحال نتیجه چنین سیاست و موضع‌گیری‌ها از سوی دو طرف این جنگ جنایتکارانه، همچنان چشم‌انداز رسیدن به توافق و پایان قطعی جنگ را در ابهام فرو برده است. اگر مافیای قدرت در ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی از تداوم جنگ منتفع می‌گردند، بدون شک پیامد ویرانگر جنگ به ویژه در ایران و کشورهای حوزه خلیج، کار و زندگی و معیشت کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه را با تنگناهای بیشتری روبرو می‌سازد. در چنین شرایطی کارگران و زحمتکشان و فرودستان جامعه برای سنگربندی در مقابل تهاجم رژیم به کار و زندگی و معیشت‌شان راهی جز گسترش مبارزات متحدانه پیش رو ندارند.

نمایندگان در امضای توافق با جمهوری اسلامی، پس از گفتگوی تلفنی او با نتانیاهو اتخاذ گردید. نتانیاهو در این مورد تأکید کرد با دونالد ترامپ توافق دارند که هرگونه توافق نهایی با جمهوری اسلامی باید به رفع کامل تهدید هسته‌ای منجر گردد. به این معنا برچیدن تأسیسات غنی سازی هسته‌ای و خارج کردن اورانیوم غنی شده از ایران باید از شروط اولیه هر توافقی باشد. به این ترتیب آمریکا در مسیر چنین توافقی مخالفت و کارشکنی می‌کند.

اما از سوی دیگر مقامات جمهوری اسلامی و رسانه‌های وابسته به جریان‌ات اصولگرا نیز با تأکید بر تداوم سیاست‌های تاکتونی، تلاش می‌کنند مانع رسیدن هر توافقی با آمریکا برای پایان جنگ شوند. روز شنبه دوم خرداد عباس عراقچی وزیر خارجه رژیم، اعلام نمود که: "حمایت از حزب‌الله لبنان همچنان ادامه دارد و یکی از شروط توافق با آمریکا برقراری آتش بس در لبنان خواهد بود. اسماعیل بقایی سخنگوی وزارت خارجه نیز در چنین شرایطی طی پیامی به نعیم قاسم رهبر حزب‌الله تأکید کرد که حمایت و پشتیبانی جمهوری اسلامی از حزب‌الله ادامه خواهد یافت". خبرگزاری فارس، وابسته به سپاه پاسداران هم در مطلبی بر کنترل کامل جمهوری اسلامی بر تنگه هرمز و اخذ عوارض از کشتی‌ها تأکید کرد و گفت عبور کشتی‌های تجاری از این تنگه مثل سابق نخواهد بود.

در همین رابطه فرماندهان سپاه پاسداران نیز با رجزخوانی و زیاده‌خواهی‌های بی‌پایه، تلاش دارند از هر توافقی که منجر به خاتمه جنگ با آمریکا گردد، مخالفت و کارشکنی کنند. احمد وحیدی فرمانده کل سپاه پاسداران، روز یکشنبه سوم خرداد مدعی شد که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در بالاترین سطح آمادگی قرار دارند و هرگونه تعرض مجدد دشمن به جمهوری اسلامی با پاسخی ویرانگر و جهنمی در ابعاد فرماندهی روبرو خواهد شد. فرمانده قرارگاه خاتم الانبیا نیز که مسئولیت عملیات نظامی در جنگ کنونی را

از سایت های حزب کمونیست ایران و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org

سایت کومه له

www.komala.co



بحران بیکاری و گسترش فقر در ایران، چهره عریان سرمایه‌داری جنگ‌زده!

نیز با فقر ساختاری، کمبود سرمایه‌گذاری و توسعه نامتوازن مواجه بودند. در نتیجه، هر بحران اقتصادی ابتدا و شدیدتر از همه بر دوش استان‌های محروم فرود می‌آید. از سوی دیگر، کاهش نرخ مشارکت اقتصادی در برخی استان‌ها پدیده ناامیدی اجتماعی را در پی داشته است. بسیاری از مردم دیگر حتی امیدی به یافتن شغل ندارند و عملاً از بازار کار خارج شده‌اند. این وضعیت به گسترش مهاجرت، کار غیررسمی، کودکان کار و آسیب‌های اجتماعی دامن خواهد زد.

رژیم تلاش می‌کند ریشه بحران را صرفاً به جنگ یا تحریم نسبت دهد، در حالی که خصوصی‌سازی افسارگسیخته، فساد سازمان‌یافته، سیاست‌های ریاضتی و سرکوب دستمزدها نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری وضعیت کنونی داشته‌اند. حداقل دستمزد کارگران سال‌هاست فاصله‌ای عظیم با هزینه واقعی زندگی دارد. اکنون با تورم بالای ۵۸ درصد، میلیون‌ها خانوار کارگری حتی توان تامین نیازهای

اولیه خود را از دست داده‌اند. نتیجه این روند، گسترش فقر، سوءتغذیه، بدهکاری و فروپاشی اجتماعی است. سرمایه‌داری اسلامی دیگر قادر نیست حداقل ثبات معیشتی را برای اکثریت جامعه فراهم کند. در چنین شرایطی، تضاد میان کار و سرمایه آشکارتر از هر زمان دیگری شده است.



حکومت اسلامی سرمایه‌داران، کارفرماها و صاحبان صنایع می‌کوشند هزینه بحران را از طریق بیکارسازی‌ها، کاهش دستمزد واقعی و حذف خدمات اجتماعی بر دوش طبقه کارگر بیندازند. در مقابل، تنها راه مقابله با این روند، گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری، سازمان‌یابی مستقل کارگران بر متن این اعتراضات، گام نهادن در مسیر ایجاد تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران، آگاهی به ضرورت نه فقط سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه به زیر کشیدن نظام سرمایه‌داری، پیوند مبارزه اقتصادی کارگران با مبارزه سیاسی و اتحاد جنبش کارگری با دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی است. کارگران فقط با گام نهادن در این مسیر و با گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری است که می‌توانند در برابر تعرض سرمایه‌داران و دولت حامی آنها سنگربندی کنند.

واردات، اختلال در مبادلات بانکی و قطع ارتباط تجاری با کشورهای واسطه، بسیاری از خطوط تولید را متوقف کرده است. اما بحران تنها به صنایع بزرگ محدود نمانده است. هزاران واحد کوچک و متوسط نیز در نتیجه افزایش هزینه تولید، کمبود مواد اولیه و کاهش تقاضای مصرفی تعطیل شده‌اند. تخمین زده می‌شود بیش از ۲۳ هزار واحد تولیدی و تجاری آسیب دیده فعالیت خود را متوقف کرده باشند. در این شرایط بسته‌های حمایتی حکومتی عمدتاً معافیت مالیاتی و تسهیلات اعتباری برای کارفرمایان را شامل می‌شود، در حالی که کارگران بیکار با مستمری‌های ناچیز و ناکافی رها شده‌اند. یکی از ابعاد بحران کنونی، ضربه سنگین به اقتصاد دیجیتال و شرکت‌های استارت‌آپی است. قطع طولانی‌مدت اینترنت و محدودیت‌های گسترده ارتباطی، بسیاری از کسب‌وکارهای آنلاین را عملاً نابود کرده است. در دهه گذشته بخشی از نیروی کار تحصیل‌کرده

و جوان به سمت استارت‌آپ‌ها، تولید محتوا، برنامه‌نویسی، فروش آنلاین و خدمات دیجیتال حرکت کرده بود. این بخش نیز که در چارچوب همین مناسبات سرمایه‌داری فعالیت می‌کرد؛ مناسباتی که در زمان بحران، بدون هیچ ملاحظه‌ای نیروی کار را قربانی حفظ سود می‌کند، بشدت تحت فشار این بحران قرار گرفته است. گزارش‌ها حاکی از آن است که برخی شرکت‌های فناوری بین ۴۰ تا ۶۰ درصد نیروی انسانی خود را اخراج کرده‌اند. در نظام سرمایه‌داری اسلامی، توسعه همواره ناموزون و نابرابر بوده است. بخش عمده سرمایه و امکانات در چند مرکز محدود انباشته شده و مناطق پیرامونی عمدتاً به حاشیه رانده شده‌اند. استان‌های غربی و برخی از مناطق صنعتی بیشترین فشار را تحمل می‌کنند. استان‌های سیستان و بلوچستان، کرمانشاه، کردستان، خوزستان و لرستان همچنان در صدر نرخ‌های بیکاری قرار دارند. این مناطق پیش از جنگ

رشد افسارگسیخته تورم، سقوط قدرت خرید، تعطیلی کارخانه‌ها و موج گسترده بیکارسازی کارگران، جامعه ایران را وارد مرحله‌ای تازه از بحران اقتصادی و اجتماعی کرده است. آنچه امروز در ایران جریان دارد صرفاً یک رکود موقت یا پیامد محدود جنگ نیست، بلکه تجلی بحران ساختاری سرمایه‌داری، رانت‌خواری، تحریم‌های بین‌المللی و فساد نهادینه شده در ساختار سیاسی حکومت اسلامی است. اکنون میلیون‌ها کارگر شاغل و بیکار، دستفروش، کارمند و نیروی شاغل در بخش غیررسمی، هزینه این بحران را می‌پردازند. طبق آمار رسمی، نرخ تورم سالانه در فروردین ۱۴۰۵ حتی از ۵۸ درصد نیز عبور کرده است. در همین حال، قیمت مواد غذایی نسبت به سال قبل بیش صد درصد افزایش یافته یعنی دو برابر شده است. معنای واقعی این ارقام برای طبقه کارگر چیزی جز گسترش گرسنگی، حذف تدریجی کالاها اساسی از سفره‌ها و سقوط میلیون‌ها نفر به زندگی در زیر خط فقر مطلق نیست. اقتصاد ایران پیش از جنگ نیز درگیر رکود تورمی، یعنی کاهش رشد اقتصادی همزمان با گسترش بیکاری و افزایش نرخ تورم بود. اما حملات نظامی و اختلال در مسیرهای تجاری، روند فروپاشی اقتصادی را سرعت بخشیده است.

در منطق سرمایه‌داری، نخستین واکنش صاحبان سرمایه در زمان بحران، انتقال هزینه‌ها به نیروی کار است. به همین دلیل، کارگران اولین قربانیان بحران کنونی شدند. بیکارسازی‌ها، تعلیق قرارداد، کاهش دستمزد واقعی و تعطیلی کارگاه‌ها اکنون به پدیده‌ای عمومی بدل شده است. بر اساس داده‌های منتشرشده از سوی مقام‌های رسمی و نهادهای کارگری، بیش از دو میلیون شغل در دوره جنگ از بین رفته است. این در حالی است که آمار رسمی اساساً بخش بزرگی از بیکاران پنهان و نیروی کار غیررسمی را محاسبه نمی‌کند. افزایش ۵۰ درصدی تقاضا برای یافتن شغل در پلتفرم‌های کاریابی تنها در یک روز، نشان‌دهنده شدت اضطراب اجتماعی و فروپاشی امنیت شغلی است. جامعه‌ای که در آن صدها هزار نفر ظرف چند هفته برای بیمه بیکاری ثبت‌نام می‌کنند، وارد مرحله‌ای از بحران شده که می‌تواند پیامدهای عمیق اجتماعی به همراه داشته باشد. صنایع بزرگ که ستون اصلی اشتغال صنعتی محسوب می‌شوند، در ماه‌های اخیر با اختلال جدی روبه‌رو شده‌اند. فولاد، پتروشیمی، خودروسازی و قطعه‌سازی یا به حالت نیمه‌تعطیل درآمده‌اند یا با حداقل ظرفیت فعالیت می‌کنند. محدودیت

هلمت احمدیان

تبعات جنگ! ایران به کدام سو می رود؟

است و در دیدار اخیر "شی جی پینگ" با "ترامپ"، بهره گیری از "کارت ایران" در مقابل "کارت تایوان"، برای تنظیم رقابتش با آمریکا موضوعیت داشت. چین که امنیت و ثبات سرمایه گذاری برایش اولویت دارد نمی خواهد منافع کلان جهانی اش را به ایران گره بزند و اگر چه رسماً اعلام نمی کند، ولی جمهوری اسلامی را تشویق می کند که پای سازش با آمریکا برود. اما این مسئله برای روسیه که در این جنگ دینفع است فرق می کند. از رهگذر این جنگ افزایش صادرات ۳۵ درصدی نفت را داشته، تمرکز آمریکا و اروپا را در جنگ اوکراین برایش کمتر کرده، لذا کمک های نظامی و اقتصادی اش را از طریق دریای خزر به جمهوری اسلامی می رساند و این نیز چالشی دیگر برای آمریکا است. ترامپ همچنین با افزایش ناراضی داخلی در آمریکا در رابطه با این جنگ روبرو است و نگران از افزایش هزینه های ادامه جنگ و بهره گیری رقابتش بویژه در آستانه انتخابات میان دوره ای مجلس سنا و عوام در ماه نوامبر امسال است.

با توجه به این پارامترها، و از آنجا که ترامپ بدیل مناسبی برای مهار جامعه ایران از تلاطمات سیاسی و رشد رادیکالیسم در جنبش های اجتماعی که به ضرر نظم سرمایه، نه فقط در ایران، بلکه کل منطقه است ندارد، در تلاش است به شکلی از اشکال و توافق روی مفادی از جمله باز کردن "تنگه هرمز" و نسخه های ملایم تر از شرط هایش در رابطه با پروژه های "اتمی"، موشکی، نیابتی" با رژیم "معتدل" در ساختار کنونی جمهوری اسلامی کنار بیاید. اگر چه ترامپ نمی خواهد جنگ را به شیوه تاکنونی ادامه دهد، اما اگر نتواند دیگر اعضای ناتو را وارد این جنگ کند، تلاش خواهد کرد با ادامه محاصره دریایی ایران و جلوگیری از صادرات نفت و بازگیری کشتی ها، فشار اقتصادی بر رژیم جمهوری اسلامی را تشدید و ایران را مجبور به بازگشایی تنگه هرمز نماید. با اینحال و اگر چه بار دیگر آتش بس را به مدت ۶۰ روز تمدید کرده اما هنوز از سرگیری و گسترش جنگ نیز در ابعادی محدود نامتحمّل نیست.

سر نوشت جمهوری اسلامی، تقابل یا تعامل؟

جمهوری اسلامی که در دهه گذشته تنها با توسل بر سرکوب و کشتار توانسته خیزش های مردمی ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ و دیماه ۱۴۰۴ را به عقب براند، هراس اصلی اش کماکان فوران

جنگ "پیروزی" قلمداد کنند، چون طرفین با توجه به چالش هایی که با آن روبرو هستند، توان و نفعی در فرسایشی و طولانی کردن این جنگ ندارند و جنگ را اکنون بیشتر به حوزه اقتصادی کشانده اند. اگر قبلاً مناقشات طرفین جنگ در راستای اهمیت ایران از منظر رقابت آمریکا با چین، بیشتر حول پروژه هسته ای، موشکی و نیابتی جمهوری اسلامی دور می زد، اکنون بستن "تنگه هرمز" که موجب تشدید بحران نفت و انرژی در سطح جهان و سقوط بازار بورس گردیده، به شرط اصلی آمریکا در روند مذاکرات تبدیل شده است. به عبارت دیگر بستن "تنگه هرمز" برای جمهوری اسلامی به یک "استراتژی جدید بازدارندگی" تبدیل شده است و در مقابل آمریکا تلاش کرده با محاصره دریایی ایران و جلوگیری از صادرات نفت و بازگیری کشتی ها، فشار اقتصادی بر رژیم جمهوری اسلامی را تشدید و آن را مجبور به بازگشایی تنگه هرمز نماید.

اینکه روند این تخاصمات و جنگ به کجا می انجامد، به مجموعه ای از فاکتورهای جهانی و رقابت های امپریالیستی و ژئوپولیتیک خاورمیانه و معضلاتی که طرفین جنگ با آن روبرو هستند، بستگی دارد.

آمریکا و چالش های فرارو

آمریکا که در جهان چند قطبی اولوینش رقابت با بلوک چین و روسیه و "برکس" است، عملاً درگیر جنگی با رژیم ایران شده که نمی داند چگونه آن را به نتیجه دلخواهش برساند. اگر چه استراتژی آمریکا در این جنگ از آغاز "رژیم پنج" نبود، اما ترامپ بر این تصور بود که بر اساس مدل ونزولایی "لیدر پنج" و حذف خامنه ای و بخشی از رهبران رژیم ایران و بمباران و موشک باران مراکز نظامی و صنعتی می تواند در مدت کوتاهی به اهدافش برسد، که نه تنها این سناریو به وقوع نپیوست، بلکه تنگنای بیشتری برایش بوجود آمد.

ترامپ در این جنگ، بر خلاف جنگ ایران و عراق نتوانست کشورهای اروپایی بویژه سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان را با خود همراه کند و این بحرانی را در "پیمان ناتو" بوجود آورد. کشورهای عربی منطقه و ترکیه هم با انگیزه های متفاوت به نفعشان نیست و نمی خواهند این جنگ ادامه پیدا کند.

چین هم اگرچه روابط اقتصادی نزدیک و "قرارداد ۲۵ ساله" با جمهوری اسلامی دارد، ولی منافع درازمدت، استراتژیک و اقتصادی اش در سطح جهانی، بر نفت ارزانی که از ایران می خرد، ارجح تر

تبعات جنگ ارتجاعی بین آمریکا و اسرائیل و ایران و شرایط "نه جنگ نه صلح" کماکان بر زندگی و معیشت مردمی که هیچ نقش و منفعتی در این جنگ ندارند، سنگینی می کند. جنگ ارتجاعی ۱۲ و ۳۹ روزه، نه تنها پروسه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را به عقب انداخت، بلکه جنبش های اجتماعی را برای دوره ای به حاشیه راند، هزاران کشته و دهها هزار زخمی از مردم بی دفاع گرفت، دهها هزار خانه مسکونی، مدرسه و بیمارستان را بر سر ساکنینش ویران کرد. زیرساخت ها و مراکز کارگری را ویران و جان صدها کارگر این مراکز را گرفت. تعطیلی کارخانه ها و موج گسترده بیکارسازی کارگران، جامعه ایران را وارد مرحله ای تازه از بحران اقتصادی و اجتماعی کرد. کارگران و اکثریت مردم ایران را با گسترش بیکاری و فقر و گرانی بی سابقه روبرو کرد. تورم سه رقمی، گرانی و سقوط مداوم ارزش ریال، بسیاری از مواد خوراکی را نیز از سفره کارگران و دیگر اقشار تهیدست حذف کرد.

اما آنچه امروز در ایران جریان دارد صرفاً یک رکود موقت یا پیامد محدود جنگ نیست، بلکه تجلی بحران ساختاری سرمایه داری، رانت خواری، تحریم های بین المللی و فساد نهادینه شده در ساختار سیاسی حکومت اسلامی است. اقتصاد ایران پیش از جنگ نیز درگیر رکود تورمی، یعنی کاهش رشد اقتصادی همزمان با گسترش بیکاری و افزایش نرخ تورم بود. اما حملات نظامی و اختلال در مسیرهای تجاری، روند فروپاشی اقتصادی را سرعت بخشید. حکومت اسلامی و سپاه پاسداران که فساد و دزدی و رانت خواری در ساختار آن نهادینه شده است، با توجیه مدیریت جنگ با دشمن خارجی، همه امکانات مالی و خدماتی را برای تدارکات جنگی و خرید تسلیحات قبضه کرده و در اختیار خود گرفت و در چنین شرایطی ادامه اعدام زندانیان سیاسی به بهانه جاسوسی برای آمریکا و اسرائیل، تشدید فضای سرکوب و تهدیدات علنی دم و دستگاه های سرکوب برای خفه کردن هر صدای اعتراضی به ادامه جنگ و فقر و گرسنگی، اوج وحشت و نگرانی رژیم اسلامی از احتمال انفجار اجتماعی را بازتاب می دهد.

اکنون که "آتش بسی" غیر زمان بندی شده و شکننده در جریان است، هر دو سوی این جنگ، از یک طرف با تهدید به ادامه جنگ و از طرف دیگر با مذاکره و طرح مطالبات حداکثری در پی ایجاد توازن قوایی هستند که بر بطن آن عقب نشینی شان را در این

دوباره خیزش‌های انقلابی و اعتراضات و اعتصابات کارگری است، با این حال این جنگ علیرغم ضربات سختی که خورد، برایش "نعمت" و بهانه‌ای بود که هر اعتراضی را به بهانه جاسوسی برای آمریکا و اسرائیل شدیدتر از سابق سرکوب کند. جنگ بر خلاف ادعای اپوزیسیون راست و پروغرب، نه تنها خلاصی از رژیم و آزادی را به همراه نیاورد، بلکه بحران‌های چند لایه درون جامعه را تشدید کرد.

اختلافات درونی حاکمیت هم در دور اخیر شدت بیشتری پیدا کرده است. جناح پایداری و سپاه که حرف اول را بعد از حذف "خامنه‌ای پدر" می‌زند، بر ادامه تقابل با آمریکا و گرفتن امتیاز پای می‌فشارد و در پی موقعیت بهتری برای سازش است، جناح دیگر مذاکره و تعامل را که در واقع رویه اصلاح طلبان است تعقیب می‌کند. اما هر دو جناح، با توجه به ضرباتی که خورده‌اند، همینکه رژیم شان سرنگون نشده خود را "پیروز" می‌دانند و در کل موافقت یا نهایتاً توافق خواهند کرد که در توازن قوایی مقبول "جام زهر را بنوشند" و با آمریکا کنار بیایند.

موقعیت اپوزیسیون راست رژیم در اوضاع کنونی

جنگ میان آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی، نه تنها کل منطقه را وارد فاز جدیدی از بی‌ثباتی کرد، بلکه آرایش نیروهای سیاسی اپوزیسیون را نیز تحت تأثیر قرار داد. در چنین شرایطی، جنگ ارتجاعی عملاً میدان تلاش و رقابت نیروهای مختلف بورژوازی برای رسیدن به قدرت از بالای سر مردم تبدیل شد. در شرایطی که توده‌های مردم و طبقه کارگر عاملیتی در شرایط جنگی ندارند، نیروهای لیبرال، جمهوریخواه، مشروطه خواه و ناسیونالیست تلاش کردند از فرصت بهره بگیرند تا آلترناتیو سازی کنند و بتوانند سهمی از قدرت در دوران پساجنگ را تصاحب کنند.

در این فرایند، دودسته بندی کلی موافقین و مخالفین جنگ هم دچار تغییراتی شد. سلطنت طلبان که در خلا نیروهای مترقی و چپ و طبقه کارگر سازمانیافته بعد از خیزش ۱۴۰۱ به کمک ابررسانه‌هایشان رشدی بادکنکی کرده بودند، با شکست استراتژی "گذار از جمهوری اسلامی" به کمک اسرائیل با ریزش نیرو روبرو شده‌اند و اکنون با رویکردی فاشیستی در کنار نیروهای راسیستی در کشورهای اروپایی با حمل پرچم اسرائیل و ساواک و ارائه الگوهای فاشیستی و تکرار شعار نازیستی "یک پرچم، یک ملت، یک رهبر" و حمله به تجمع نیروهای چپ اظهار وجود می‌کنند. سلطنت طلبان از بازندگان اصلی این دوره

بوده‌اند.

بخشی از نیروهای جمهوریخواه و لیبرال هم از سر ملی‌گرایی و دفاع از "مام میهن" عملاً همسو و یا در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتند. چپ محور مقاومتی هم که ضدیت با امپریالیسم غرب و تقابل با آمریکا و اسرائیل را در محور سیاست و فعالیت خود قرار داده‌اند عملاً به دنباله‌رو سیاست خارجی جمهوری اسلامی و گروه‌های ارتجاع اسلامی متحد وی در منطقه‌ی خاورمیانه تبدیل شده است و با این رویکرد در واقع پیوند عمیق خود را با شوونیسم و ناسیونالیسم عظمت‌طلب ایرانی و در همان حال ضدیت خود را با منافع کارگران و زحمتکش‌شان و جنبش آزادی‌خواهی در ایران نشان داده‌اند.

بخش‌های دیگر اپوزیسیون لیبرال و جمهوریخواه نیز اگر چه در تلاش هستند صفوف خود را سامان دهند اما عملاً به رویه‌های شکست خورده "اصلاح طلبی" رویکرد دارند، و نه راهکاری برای حل بحران‌های بنیادی جامعه دارند و نه گزینه مناسبی برای آمریکا در این شرایط هستند.

شش نیروی کردستان هم که اساساً به کمک آمریکا دل بسته و ائتلافی تشکیل دادند، در آغاز جنگ آمادگی شان را برای همراهی با آمریکا و اسرائیل در جنگ با جمهوری اسلامی اعلام کردند، اما بعد از اعتراض ترکیه و انصراف ترامپ از بکارگیری نیروهای کردستانی، سخنگویان این ائتلاف روایت خود را تغییر دادند. اما با این حال این نوع سیاست ورزی این نیروها را نمی‌توان صرفاً به عنوان یک اقدام تاکتیکی و یا یک انحراف مقطعی توضیح داد، بلکه یک جهت‌گیری استراتژیک در امتداد منطقی جهت‌گیری سیاسی آنان است. برای احزاب ناسیونالیست، دخالت قدرت‌های امپریالیستی در امور ایران می‌توانست فرصتی باشد که می‌تواند توازن قوا را به نفع آنها تغییر دهد و زمینه‌های مشارکت آنها را در قدرت محلی و سراسری فراهم نماید. آنچه که آنها در پوشش حل مسئله کرد دنبال هستند، داشتن سهمی از حاکمیت محلی در جوار دولت مرکزی است و تصور می‌کنند که این کار از طریق سازش‌ها و اتفاقاتی که از بالای سر مردم و در سطح حکومت‌ها روی می‌دهد و از طریق تقلیل خواست‌های مردم کردستان و یا دخالت قدرت‌های بزرگ امکانپذیر است. آنها بدون اینکه از طرف مقابل‌شان هیچ قول و تضمینی گرفته باشند، به این مطالبات چوب حراج می‌زنند. برخی از آنها دوره‌ای روی نقش احتمالی رضا پهلوی و سلطنت‌طلبان حساب باز کردند و برخی دیگر روی نقش اپوزیسیون بورژوا نولیبرال طرفدار غرب در تحولات سیاسی بعد از جمهوری اسلامی و پشتیبانی قدرتهای غربی از آنها، حساب باز کردند. اما هر بار از طرف این جریان‌ها دست رد خوردند و

ناتوانی و بی‌افتی شان را به نمایش گذاشتند.

جنگ و سوسیالیست‌ها

در این جنگ ارتجاعی و در حالیکه آوار آن بر سر کارگران و مردم محروم ایران و منطقه فرو ریخته و نیروهای بورژوازی برای یکی از دو طرف این جنگ ارتجاعی هورا می‌کشند، نیروهای چپ و کمونیست با مواضع شفاف و عملکردی فعالانه و مرزبندی با این دو گرایش در جبهه ضد جنگ و ضرورت عاملیت اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی ایستادند. اما این برای سوسیالیست‌ها تنها یک موضع‌گیری ایدئولوژیک نیست، بلکه یک رویکرد دخالته‌گرانه و آگاه‌گرانه است.

بر این اساس در این دوره دو محوری که اهمیت مبرم پیدا می‌کند. به شکست کشاندن سیاست سرکوب رژیم و کنشگری حول مسایل اقتصادی و معیشتی، بیکاری و مصائب جنگ ویرانگر است. اما مدافع پیگیر جنبش‌های مطالباتی و با اولویت‌های دیگر دوره‌ای لازم است مبتنی بر یک استراتژی سوسیالیستی و پراتیک نیروهای چپ و کمونیست باشد. نیروهای موجود در جنبش کمونیستی ایران که تأثیرات سیاسی و معنوی آنها بر فضای سیاسی و مبارزاتی در داخل ایران غیر قابل انکار است و بازتاب فعالیت آنها را می‌توان در تحول آگاهی و شفاف شدن مطالبات جنبش‌های اجتماعی و نیروی چپ اجتماعی در جامعه مشاهده کرد، فقط با پرداختن به این امر مهم یعنی متحد کردن فعالین سوسیالیست جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی حول ارکان یک استراتژی سوسیالیستی است که می‌توانند به وظایف تاریخی خود عمل کنند و از این مسیر است که می‌توانند پیوندهای سیاسی و معنوی خود با جنبش کارگری و چپ اجتماعی را به رابطه‌ای زنده و ارگانیک ارتقا دهند.

در خاتمه بجاست که به تلاش‌هایی پوپولیستی بعضی از نیروهای چپ هم در این اوضاع اشاره کرد. پاسخ به ضرورت تقویت قطب چپ جامعه بویژه بعد از خیزش ژینا؛ و در اثر ضعف طبقه کارگر سازمانیافته و یک رهبری سراسری و در شرایطی که فضا برای بدیل سازی‌های ابررسانه‌ها در جریان است، در بین بخشی از نیروهای چپ هم به بهانه تقویت عاملیت اجتماعی، دوباره تلاش‌هایی برای جبهه سازی‌هایی "همه‌باهمی و فراگیر" گل کرده، اما این پروژه‌ها قبل از اینکه به ساختاری موثر تبدیل شوند از هم پاشیده‌اند. دلیلش هم اساساً این است که در شرایطی که پلاریزاسیون و تشدید شکاف طبقاتی بیش از هر زمانی است، راهکارهای بیابینی جواب نمی‌دهد. همانگونه که حتی در کشورهای

نیما مهاجر

انهدام اجتماعی در ایران، ماحصل استراتژی بقای جمهوری اسلامی و استراتژی دخالت‌گری امپریالیستی!

مبادا جنگ به خاکریزهای ولایت فقیه کشیده شود. در جریان جنگ ارتجاعی دوازده روزه آتش جنگ و کشتار و ویرانی به تهران و خوزستان و جای جای ایران رسید و این استراتژی با وجود هزینه‌های کلان بازدارندگی خود را از دست داد.

پس از جنگ دوازده روزه و ناکامی این استراتژی از بازدارندگی جنگ، خامنه‌ای هشدار داد که اگر بار دیگر جنگ را به خاکریزهای کشور بکشانید، آتش جنگ و جنایت را منطقه‌ای می‌کنیم. اینبار قرار شد استراتژی جنگ منطقه‌ای، جمهوری اسلامی جنایتکار را در رقابت با قدرت‌های جنایتکار امپریالیستی نجات دهد. رژیم امید داشت دولت‌های منطقه و مخصوصاً کشورهای عربی از ترس جنگ و ویرانی به آمریکا و اسرائیل فشار بیاورند و آن‌ها را از جنگ مستقیم با رژیم ولایت فقیه منصرف کنند. امیدها و پیش‌بینی‌های رژیم اسلامی درست از آب درنیامد و کشورهای عربی نه تنها بخشی از هزینه‌های جنگی آمریکا و اسرائیل را تقبل کردند بلکه تا آستانه‌ی ورود به جنگ مستقیم و تشکیل یک ائتلاف جنگی علیه جمهوری اسلامی پیش رفتند.

استراتژی سوم جمهوری اسلامی برای بقا در جریان جنگ ۴۰ روزه، بالا بردن تبعات اقتصادی جنگ برای آمریکا و متحدین‌اش بود. آمریکا و اسرائیل ناچار شدند برای درهم‌شکستن پهلوهای انتحاری جمهوری اسلامی که با کمترین هزینه ساخته شده بودند از موشک‌های گران‌قیمت استفاده کنند. از طرف دیگر رژیم با استفاده از کارت تنگ‌بندی هرمز و بستن این آبراه بین‌المللی قیمت‌های انرژی در کشورهای اروپایی را بالا برد. در مجموع رژیم اسلامی با اتکا به این سه استراتژی توانسته است بقای خود را حفظ کند. اما اگر این استراتژی‌ها نتوانسته است رژیم را سرپا نگه دارد در عوض تبعات ویرانگری برای کشور ایران و مردم منطقه داشته است. استراتژی جنگ بازدارنده‌ی رژیم اسلامی کل منطقه و مخصوصاً کشورهای عراق و فلسطین و سوریه و لبنان را در معرض همیشگی جنگ و کشتار و ویرانی قرار داده است. استراتژی جنگ منطقه‌ای در شرایطی که حاکمان کشور هیچگونه تمهیداتی برای پدافند ندارند و آسمان کشور را دو دستی تقدیم اسرائیل کرده‌اند جان میلیون‌ها تن از مردم ایران را در معرض بمب‌های رژیم فاشیستی اسرائیل

اگر وضعیت ۱۰ سال گذشته در ایران را بررسی کنیم می‌بینیم که جامعه از هر لحاظ در سراشیبی سقوط و انهدام اجتماعی قرار گرفته است. تصویر واقعی این انهدام اجتماعی فقط به فروریختن آجرها و ویرانی ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها در جریان جنگ ارتجاعی مربوط نمی‌شود. آموزش و پرورش در موقعیت ورشکستگی قرار گرفته است و این موضوع از دوران اپیدمی کرونا به این سو سرعت بیشتری گرفته است. حداقل دو نسل از کودکان تاکنون در بدترین وضعیت آموزشی بزرگ شده‌اند و آینده‌شان تاریک است، از همین زاویه آینده‌ی جامعه نیز منهدم شده است. دیوارها و آجرها را شاید بتوان طی چند سال بازسازی کرد اما نسل‌هایی که تحت بدترین شرایط بزرگ شده‌اند را هرگز نمی‌توان بازسازی کرد. جامعه‌ی ایران از این لحاظ بیش از هر جای دیگری به کشور افغانستان شباهت پیدا کرده است. همین وضعیت را در زمینه‌ی بهداشت و درمان، عمران و آبادانی کشور و کار و معیشت و زندگی اجتماعی نیز مشاهده می‌کنیم. در ادامه نشان می‌دهیم که انهدام اجتماعی در ایران همزمان محصول استراتژی بقای جمهوری اسلامی و استراتژی دخالت‌گری امپریالیستی است.

جمهوری اسلامی علی‌رغم شعارهای استکبارستیزانه و ضدآمریکایی و ضداسرائیلی که سر می‌دهد اما در عمل از همان سیاست‌های نئولیبرالیسم بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تبعیت می‌کند که قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی در جهان پیاده می‌کنند. فقر و گرسنگی و ویرانی اجتماعی در ایران از یکسو محصول همین سیاست‌های خصوصی‌سازی و ضدکارگری جمهوری اسلامی است. علاوه بر آن دولت اسلامی برای حفظ بقای رژیم جنایتکارانه‌ی خود چندین استراتژی را همچون استراتژی بقا عملی کرده است. ابتدا در راستای آنچه که تحت نام «جنگ بازدارنده» شهرت پیدا کرده است به سازماندهی گروه‌های تروریستی و نیابتی در عراق و فلسطین و لبنان و سوریه و یمن پرداخته است. سران رژیم میلیون‌ها دلار پول نفت و منابع کشور ایران را که می‌توانست به آموزش و درمان و زندگی مردم سر و سامان دهد در حلقوم جنایتکارانی همچون حسن نصرالله و یحیی سینوار ریختند. هدف از استراتژی جنگ بازدارنده این بود که آتش جنگ و کشتار را در فلسطین و سوریه و عراق و لبنان روشن نگه دارد تا

اروپایی هم نسخه‌های سوسیال دموکراسی روزبروز کم رنگ تر شده اند و جریان‌اند، دست راستی و نئوفاشیستی رشد کرده اند، تنها یک بدیل و یک استراتژی سوسیالیستی می‌تواند پاسخگو باشد. در پلاتفرم این نوع حرکت‌های فراگیر، نقطه عزیمت مبارزه طبقاتی، مارکسیسم، و سوژگی طبقه کارگر، نیست و در عوض واژه "چپ" قالبی برای فعالیت‌های دموکراتیک از چپ سوسیال رفرمیست، نیروهای دمکرات، جمهوری خواه و بزعم آنها سوسیالیست هاست. و این در حالی است که استراتژی این نیروهای ناهمگون همگون نیست. در این نوع جبهه‌ها و چترها که غالباً ابتکارش در دست رفرمیست‌هاست، چپ سوسیالیست و کمونیست عملاً به حاشیه می‌رود.

در جهان وارونه کنونی که سرمایه داری در وقیحانه‌ترین و فاشیستی‌ترین شکل ممکن بربریتی را بر بشریت تحمیل کرده، در شرایطی که جنگ‌ها و میلیتاریستی کردن منطقه و جهان انسانها را به مرگ میگرد، در شرایطی که دیگر دموکراسی، حقوق بشر و حرمت و کرامت انسانی جایش را به ربودن نفت و منابع زیرزمینی کشورها و تحمیل ریاضت اقتصادی بر نان و سفره مردم سپرده، مبارزات اصلاح گرایانه اگر چه لازم است اما کافی نیست.

در شرایطی که چپ ستیزی غوغا می‌کند، تحزب‌گریزی مد شده و مستقل و منفرد بودن فضیلت، باید خیلی بیشتر از گذشته برای گفتمان سازی و اهداف استراتژیک و تحزب‌یابی کارگری کار کرد. کارگر آگاه و حتی متشکل بدون حزب طبقاتی و کمونیستی اش نمی‌تواند دستاوردهایش را حفظ کند. این را تجربه جنبش‌های این دهه به ما نشان داد که خیزش‌های خودجوش به کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم منجر نمی‌شود. اگر خیزش‌های خیاباتی با اعتصابات سراسری و عاملیت طبقه کارگر آگاه و متشکل همراه نباشد، اگر شبکه‌های و تشکل‌های موجود سراسری و داری رهبری بهم پیوسته نباشد، در بر همان پاشنه می‌چرخد.





قرار داده است. جمهوری اسلامی با فرهنگ ارتجاعی عاشورایی از سیاست «پیروزی خون بر شمشیر» پیروی می‌کند.

در واقع نه تنها برای جان مردم ارزش قائل نیست بلکه برای حفظ بقای خود حاضر است آنقدر خون مردم بی‌گناه ریخته شود تا رودی از خون شمشیرهای کفار را با خود ببرد.

اما از طرف دیگر ویرانی و انهدام اجتماعی جامعه‌ی ایران محصول سیاست‌های دخالتگرانه و جنایتکارانه‌ی امپریالیسم است. از یک طرف در جبهه‌ی شرق، روسیه و چین قرار دارند که در بلوا و بلبشوی جنگ ارتجاعی، ایران را مانند یک مستعمره چپاول می‌کنند. در سوی دیگر ماجرا آمریکا و اسرائیل و متحدانشان قرار دارند که با نقشه‌ی تغییر خاورمیانه تلاش می‌کنند جمهوری اسلامی را رام یا سرنگون سازند. اسرائیل که به چیزی کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی و همزمان با آن ویرانی و تضعیف همه‌ی رقبای منطقه‌ای خود راضی نمی‌شود. اما آمریکا بیشتر به دنبال آن است که جمهوری اسلامی را رام کند و اگر موفق به این کار نشد با تغییرات سیاسی کنترل شده یک قدرت ارتجاعی دیگر را جایگزین رژیم اسلامی کند. تحریم‌های جنایتکارانه‌ی اقتصادی که بیش از همه استخوان‌های مردم را در هم شکسته است با همین هدف انجام می‌گیرد. تحریم‌هایی که جناح‌هایی از رژیم را به کاسبان تحریم تبدیل کرد و آن‌ها را فربه‌تر ساخت.

در جنگ ۴۰ روزه نیز فروریختن بمب‌های سنگر شکن سران جنایتکار رژیم اسلامی را به هلاکت رساند و در این جنگ برخلاف جنگ ارتجاعی صدام و خمینی این تنها سربازان نیستند که در میدان‌های

مین لت و پار شوند و فرماندهان مدال طلایی «میهن پرستی» بر سینه بزنند. اگر چه به هلاکت رسیدن سران رژیم و خانواده‌های مفت خورشان تنها چیزی بود که مردم را خوشحال کرد و سینه‌های داغدارشان را تسکین داد اما بمب‌های به اصطلاح نقطه‌زن آمریکا و اسرائیل هزاران زن و کودک و انسان بی‌گناه را به قتل رساند، جان و مال و معیشت و

کرامت مردم غیرنظامی را لگدمال کرد و زیرساخت‌ها و مراکز کار و تولید را نابود ساخت. رژیم اسلامی هم با پیروی از سیاست سپر انسانی در این کشتار و ویرانی همکار آمریکا و اسرائیل بود و در شرایطی که آسمان کشور را به اسرائیل هدیه داده بود اما از زمین با

استقرار او باش نقابدار و دوشکا به مردم بی‌دفاع چنگ و دندان نشان می‌داد.

قبل از شروع جنگ ارتجاعی ۴۰ روزه جمهوری اسلامی در مخمصه‌ی سختی گرفتار شده بود. اسرائیل و آمریکا با رسمیت دادن به روایت‌هایی جمهوری اسلامی و اتهاماتی که شامل وابسته بودن اعتراضات خودجوش و توطئه‌ی اسرائیلی خواندن اعتراضات دی‌ماه می‌شد، به رژیم اسلامی چراغ سبز دادند تا خیابان را غرق خون کند. رژیم جنایتکار اسلامی هم یک کشتار هولناک در دیماه ۱۴۰۴ به راه انداخت تا توده‌های ناراضی را وادار به سکوت و انفعال و عقب‌نشینی کند. اما این سرکوب هولناک نیز نتوانست مردم را ساکت کند، دانشگاه‌ها زنده و معترض ماندند و مراسم‌های جانب‌باختگان در اوج رادیکالیسم انقلابی قرار داشت. در چنین شرایطی بود که ترامپ فاشیست اعلام کرد «کمک در راه است» و اپوزسیون بورژوازی هلله‌ی شادی و طبل جنگ‌طلبی سر دادند. اما این کمک، بیش از همه کمک به جمهوری اسلامی بود. کاری را که جمهوری اسلامی نتوانسته بود با کشتار هولناک انجام دهد، جنگ ارتجاعی ترامپ به انجام رساند. جنگ، توده‌های معترض را در حالت تعلیق و چشم‌انتظاری قرار داد، آن‌ها را به خانه‌هایشان برگرداند و از حالت اعتراضی و انقلابی به حالت سکوت و انفعال برد. آمریکا و اسرائیل از تغییراتی که داشت توسط توده‌ها و از پایین به وقوع می‌پیوست، هراس داشتند برای همین بلافاصله دخالت کردند و با این دخالت‌گری ارتجاعی به بقای جمهوری اسلامی کمک کردند.

جنگ امپریالیستی هرگز نمی‌تواند و نمی‌خواهد نجات بخش باشد. همانطور که خود ترامپ



و درنده‌تر از قبل ساخت. جنگ ارتجاعی اقدامی بود در راستای خفه کردن و به حاشیه راندن اعتراضات دی‌ماه. جمهوری اسلامی و گروه‌های نیابتی اش در منطقه وحشی‌ترین نیرو برای عقب راندن طبقه‌ی کارگر و انقلابی‌های توده‌ای در خاورمیانه هستند. رژیم اسلامی از همان انقلاب ۵۷ این وظیفه را برعهده گرفته است. این درندگی را در موج هولناک اعدام‌ها و تبدیل کردن مدارس و بیمارستان‌ها و زندان‌ها به سپر انسانی مشاهده می‌کنیم. بنابراین تا به امروز نیز، رژیم اسلامی بهترین بازیگر برای سرکوب انقلاب و جنبش‌های کارگری و توده‌ای در ایران و کل منطقه‌ی خاورمیانه است.

اما بگذارید کمی هم به فخر فروشی جمهوری در این جنگ ارتجاعی بپردازیم. بقای سپاه پاسداران در این جنگ خانمان برانداز بیش از هر چیز ناشی از این واقعیت ساده است که هیچ کشوری در هیچ نقطه‌ای از جهان تنها با حمله‌ی هوایی سقوط نکرده است و آمریکا نیز حاضر نیست در راستای تصرف زمینی تلفات نظامی دهد. جمهوری اسلامی که ناچار شده است گروه‌های نیابتی مانند حشدالشعبی را به درون خاکریزهایش در تهران بیاورد از همین واقعیت اعتماد به نفس می‌گیرد و گرنه بجز کشتار و جنایت و درندگی علیه مردم هیچ قدرت دیگری ندارد.

همانطور که گفتیم برخلاف تبلیغات جمهوری اسلامی و مزدورانش که خیزش‌های انقلابی و اعتراضات کارگری و توده‌ای را به عامل انهدام اجتماعی متهم می‌کردند، و برخلاف طرفداران اسرائیل و آمریکا که جنگ را نجات بخش می‌دانستند، ویرانی و نابودی کشور ایران بیش از هر چیز محصول استراتژی بقای رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و استراتژی دخالت‌گری امپریالیستی آمریکا و اسرائیل است.

ما کمونیست‌ها وظیفه داریم کل این واقعات آشکار را به مردم بگوییم و تحت هیچ عنوانی به گفتن نیمی از واقعیت و سکوت در مقابل نیم دیگری از حقیقت آلوده نشویم. گفتن از حقیقت تنها زمانی ارزش دارد که آن را دقیق و کامل بیان کنیم و تحت نام ملاحظیات امنیتی، آغازگر جنگ، تجاوز، نجات دهنده ... در صف هیچکدام از این جناح‌های جنایت‌پیشه قرار نگیریم.

طرفین جنگ در راستای سیاست‌های خودشان از مردم بی‌گناه قربانی گرفتند و باید در پیشگاه افکار عمومی، هر دو جناح بازنده و جنایتکار معرفی شوند



بیراهه چپ محور مقاومتی ضدامپریالیسم از موضعی ارتجاعی



در دهه اول بعد از قیام بهمن ۵۷ را به یاد دارند نباید از افشای ماهیت سیاست و مواضع چپ‌های محور مقاومتی معاصر غافل بمانند. در آن دوره یکی از دلایل حزب توده در دفاع از جریان اسلام سیاسی به رهبری خمینی این بود که ادغام مذهب شیعه در دولت و نظام ولایت فقیه و سیاستهای زن ستیزانه و سرکوبگرانه و ضد دموکراتیک آن را در مقایسه با موضع گیری‌های مستضعف پنهانه او، امری فرعی و گذرا ارزیابی می‌کرد و استدلال می‌کرد که این مستضعف‌پناهی است که سرانجام هویت سیاسی حکومت اسلامی را رقم خواهد زد. این در حالی است که باندهای حاکم همین رژیم اسلامی مستضعف‌پناه طی این چند دهه با تکیه بر ثروت‌های بادآورده ناشی از رانت‌های قدرت، زندگی افسانه‌ای برپا کرده و در ناز و نعمت به‌سر می‌برند. تحت این شرایط، قدرت و ثروت هر چه عظیم‌تری در دست اقلیت کوچکی از سرمایه‌داران، مقامات حکومتی، آقازاده‌ها و سرداران سپاه تمرکز یافته، فاصله‌ی طبقاتی عمیق‌تر شده و توده‌های هر چه بیشتری از کارگران، «مستضعفان» و اقشار پایین و حتی میانی جامعه به زندگی زجرآوری در پایین‌تر از خط فقر پرتاب شده‌اند.

یکی دیگر از استدلال‌های حزب توده و سازمان اکثریت در دفاع از خمینی و حکومت اسلامی، تفسیری کاملاً وارونه از جایگاه مبارزه ضد امپریالیستی بود. از آنجا که حزب توده و اکثریتی‌ها مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک و علیه سرکوبگری‌های خونین را در مقایسه با مبارزه علیه امپریالیسم یک امر فرعی می‌دانستند، بشدت شیفته شعارهای ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی خمینی حتی به قیمت سرکوب خونین انقلاب شده بودند و از تسخیر سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان خط امامی حمایت کردند. حزب توده و اکثریتی‌ها «موضع ضد امپریالیستی خمینی» را یک خط «دموکراتیک و انقلابی» می‌نامیدند و فراتر از آن، هر نوع مبارزه علیه حکومت اسلامی را اقدامی ضد انقلابی و همدستی با امپریالیسم آمریکا و حتی جریان‌های کمونیستی مخالف رژیم اسلامی را به همدستی آگاهانه یا ناآگاهانه با امپریالیسم و ستون پنجم آمریکا معرفی می‌کردند. بی‌جهت نبود که در آن دوره اکثریتی‌ها برای تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و دفاع از انقلاب در برابر ضد انقلاب شعار «سپاه پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شوند» را سر می‌دادند.

را بخون کشید و سپس همین شعارها را به بخشی از هویت سیاسی و ایدئولوژیک خود تبدیل کرد، چپ محور مقاومتی هم که ضدیت با آمریکا را هویت اصلی خود تعریف کرده از اینرو جریان‌های ارتجاع اسلامی از نوع حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، حزب‌الله در لبنان و حشد شعبی در عراق و... و جمهوری اسلامی به عنوان پایگاه اصلی اسلام سیاسی در خاورمیانه را نه یک جبهه ارتجاعی، بلکه نیروهایی ضد امپریالیستی و ضد سلطه سرمایه‌داری جهانی می‌داند. چپ‌های محور مقاومتی با این رویکرد سیاسی و استراتژیک نه فقط، تمام سیاست‌های ضدکارگری، جنایات و سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی و ابعاد بیکاری و فقر و فلاکتی را که این رژیم طی بیش از چهار دهه گذشته به طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران تحمیل کرده را توجیه می‌کنند، بلکه در بسیاری موارد به بخشی از سازوکار پیشبرد این سیاست‌ها تبدیل شده‌اند.

جریان چپ محور مقاومتی در ایران ضدیت با امپریالیسم غرب و تقابل با آمریکا و اسرائیل را در محور سیاسی و فعالیت خود قرار داده اند و از اینرو عملاً به دنباله رو سیاست خارجی جمهوری اسلامی و گروه‌های ارتجاع اسلامی متحد وی در منطقه خاورمیانه تبدیل شده است. در این رویکرد مبارزه کارگران برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و زندگی و آزادی‌های سیاسی، مبارزه فرودستان جامعه علیه فقر و گرانی، مبارزه زنان علیه نظام آپارتاید جنسیتی، مبارزه علیه ستمگری ملی و هر ندای آزادیخواهانه قربانی مصالح مبارزه با امپریالیسم و مقابله با دشمن خارجی می‌گردد. از آنجا که این جریان مدعی چپ تضاد اصلی و عمده را تضاد با امپریالیسم غرب بویژه آمریکا می‌داند، کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده و آزادیخواه ایران باید فعلاً و تا زمانی نامعلوم دندان رو جگر بگذارند، خواستها و مطالبات خود را بایگانی کنند تا چپ محور مقاومتی در هم‌پیمانی با جمهوری اسلامی تضاد با امپریالیسم و سلطه جهانی سرمایه را حل کنند. چنین است که چپ‌های محور مقاومتی مبارزه علیه امپریالیسم را از ماهیت و محتوای طبقاتی و اجتماعی و آزادیخواهانه تهی می‌کنند.

جنبش چپ و کمونیستی ایران و نسلی از فعالان و رهبران جنبش کارگری که پیامد زیانبار سیاست و مواضع ارتجاعی و ضد انقلابی حزب توده و سازمان اکثریت در حمایت از ضد انقلاب جمهوری اسلامی

جریان موسوم به «چپ محور مقاومتی در ایران» به دلیل طرفداری از جمهوری اسلامی و مخالفت با جنبش‌های پیشرو و آزادیخواهانه با توجیه بهره‌برداری دشمن خارجی، و ستایش نظامی‌گری و سیاست‌های جنگ افروزانه حکومت اسلامی، در جامعه نفوذی ندارد. اما از آنجا که عناصر و جریان‌های اپوزیسیون راست پروآمریکایی که برای حمله نظامی آمریکا و اسرائیل لحظه‌شماری می‌کردند از وجود آنان تغذیه کرده و به‌عنوان چماقی جهت حمله به نیروهای رادیکال چپ و کمونیست استفاده می‌کنند، و همچنین از آنجا که «چپ محور مقاومتی» در تبلیغات و فعالیت‌های محلی و گاها در جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی با شعارهای توخالی عدالت‌خواهانه برای کنترل این جنبش‌ها و تبدیل آنان به نیروی ذخیره کشمکش جناح‌های حکومتی تلاش می‌کند، روشنگری در مورد ماهیت این جریان برای دفاع از اعتبار جنبش سوسیالیستی بخشی از وظایف کمونیست‌ها در این دوره می‌باشد.

این روزها در شرایطی که پیامد ویرانگر جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت‌های آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی به نحو بی‌سابقه‌ای امنیت و کار و زندگی و معیشت کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم در ایران و منطقه را تحت فشار قرار داده است، چپ‌های محور مقاومتی که بخشی از آنان زیر چتر سیاسی نشریه «دانش و امید» فعالیت می‌کنند بیش از پیش قرار گرفتن در پشت سر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را با دفاع از کارنامه این رژیم در «تقویت بنیه دفاعی و نظامی ایران در برابر تهاجم امپریالیستی» توجیه می‌کنند. اگر ایران زمانی تحت حکومت رژیم ارتجاع سلطنتی پهلوی به ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه تبدیل شده بود، اکنون این نتوده‌ای‌ها افتخار می‌کنند که تحت رهبری جمهوری اسلامی، «ایران در محور مقاومت ضدصهیونیستی و ضدامپریالیستی» قرار گرفته است.

اگر جریان اسلام سیاسی به رهبری خمینی با شعار مرگ بر شاه سوار قیام توده‌ای بهمن ۱۳۵۷ شد و با شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل این انقلاب

منطق سرکوب در محاصره غزه و مقابله با جنبش همبستگی



تبدیل می‌شود. قانون نیز، بلکه به مثابه پوشش نهادی اعمال آن عمل می‌کند. این وضعیت را باید در پیوند با ماهیت دولت فاشیست اسرائیل و کارکرد خشونت در شرایط اشغال و سلطه فهم کرد. خشونت در اینجا انحرافی از نظم موجود نیست؛ بخشی از خود نظم است. هنگامی که بقای یک ساختار سیاسی بر کنترل سرزمینی، مهار جمعیت و سرکوب سازمان‌یافته استوار باشد، زندان به یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای آن تبدیل می‌شود. شکنجه نیز، کارکردی وسیع‌تر برای تولید ترس، تحقیر جمعی و فروپاشی شبکه‌های مقاومت در برابر وضع حاکم دارد.

از همین رو، گزارش‌های مربوط به شکنجه جنسی و بدرفتاری سیستماتیک را باید به‌عنوان نشانه‌های یک الگوی حکمرانی فهمید. اهمیت ماجرا در این است که این الگوی سرکوب، محدود به دیوارهای زندان باقی نمی‌ماند. برخورد با خدمه ناوگان گلوبال سومود نشان داد که منطق خشونت می‌تواند به دریا، به کارزارهای امداد رسانی و حتی به فعالیت‌های بین‌المللی نیز گسترش یابد. این هم‌پوشانی میان سرکوب در زندان و سرکوب در دریا تصادفی نیست؛ هر دو بخشی از یک سیاست واحداوند. حفظ محاصره، جلوگیری از شکل‌گیری همبستگی مؤثر و کنترل روایت سیاسی. اگر زندان فضایی برای تعلیق حقوق است، دریا نیز به صحنه‌ای برای تعلیق امنیت و مصونیت فعالان بین‌المللی تبدیل شده است. واکنش دولت‌های اروپایی، هرچند در برخی موارد با لحن انتقادی همراه بوده، همچنان از سطح اعتراض‌های نمادین فراتر نرفته است. درخواست برای تحریم برخی مقام‌های اسرائیلی تنها زمانی معنا خواهد داشت که به توقف حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی از این سیاست‌ها منجر شود. در غیر این صورت، چنین موضع‌گیری‌هایی بیش از آنکه ماهیتی سیاسی داشته باشند، کارکردی دیپلماتیک و رسانه‌ای خواهند داشت. تناقض اصلی نیز دقیقاً در همین‌جاست: دولت‌هایی که در اوج ریاکاری خود را مدافع حقوق بشر معرفی می‌کنند، در عمل حاضر نیستند در برابر ساختاری که شکنجه، محاصره و بازداشت فرافقانونی را نهادینه کرده، از مرز منافع ژئوپولیتیک عبور کنند.

از این منظر، باید تلاش برای شکستن محاصره و گشودن راهی به سوی غزه و افشای

«ناوگان گلوبال سومود» را باید تازه‌ترین حلقه از زنجیره تلاش‌های بین‌المللی برای شکستن محاصره غزه دانست؛ تلاشی که در امتداد جنبش همبستگی با مردم فلسطین قرار می‌گیرد که با «ناوگان آزادی» در سال ۲۰۱۰ آغاز شد و در سال‌های بعد، در قالب کارزارهای مشابه، بارها تکرار شد. این ناوگان در بهار ۲۰۲۶ با مشارکت فعالان سیاسی، پزشکان، کشمگران ضدجنگ و شبکه‌های همبستگی از کشورهای مختلف سازمان یافت و هدف خود را رساندن کمک‌های انسانی و به چالش کشیدن محاصره‌ای اعلام کرد که دولت ژادپرست اسرائیل آن را به سازوکاری دائمی برای کنترل جمعیت و اعمال مجازات جمعی تبدیل کرده است. اهمیت این ابتکار صرفاً در جنبه نمادین آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نشان می‌دهد که مسئله غزه، به یکی از کانون‌های اصلی منازعه بر سر نظم سیاسی و حقوقی در سطح منطقه‌ای و جهانی بدل شده است. از همین منظر، واکنش دولت اسرائیل به این ناوگان نیز معنا پیدا می‌کند. حمله به کشتی‌ها، بازداشت و ربودن خدمه، و گزارش‌هایی درباره بدرفتاری با فعالان، ادامه همان منطقی است که هر شکل از همبستگی مستقل با فلسطین را تهدیدی علیه نظم مسلط تلقی می‌کند. در چنین چارچوبی، حتی کنش‌هایی که ماهیتی کاملاً غیرمسلحانه و انسانی دارند نیز با زبان امنیت، تهدید و سرکوب پاسخ داده می‌شوند. انتشار تصاویر رفتار تحقیرآمیز با فعالان بازداشت‌شده نیز نشان می‌دهد که مسئله تنها جلوگیری از رسیدن کشتی‌ها به غزه نیست؛ نمایش مشت‌های آهنینی است که می‌کوشد هر ندای حق‌طلبانه و همبستگی با مردم فلسطین را بشدت سرکوب و محدود کند.

این رخداد را نمی‌توان جدا از گزارش تازه سازمان ملل درباره زندان‌های اسرائیل تحلیل کرد. در این گزارش، بار دیگر از شکنجه، بدرفتاری ساختاری، خشونت جنسی علیه زندانبان فلسطینی و اعدام سخن گفته شده و تأکید شده است که این موارد، بخشی از یک سازوکار مستمر به شمار می‌روند. هم‌زمان، هزاران فلسطینی در شرایط غیرانسانی و بر پایه بازداشت اداری نگهداری می‌شوند؛ مکانیزمی که به دولت اسرائیل اجازه می‌دهد افراد را بدون محاکمه و گاه حتی بدون اتهام روشن، برای دوره‌های نامحدود در زندان نگه دارد. در چنین وضعیتی، زندان، به ابزاری برای مدیریت سیاسی سرزمین و ملت تحت اشغال

چپ محور مقاومتی در ایران اگر در حافظه نسل جوان انقلابیون ایران و رزمندگان خیزشها و برآمدهای توده‌ای هشت سال اخیر در ایران، جریانی همسو با حکومت اسلامی تداعی می‌شود، اما در حافظه نسل انقلابیون دهه اول بعد از قیام بهمن ۵۷، مواضع، سیاست‌ها و عملکرد ضد انقلابی حزب توده و اکثریتی‌ها را زنده می‌کند. البته با این تفاوت که در آنزمان و در دوره جنگ سرد و جهان دو قطبی بخشی از جنبش چپ ایران نیز خود را با به اصطلاح «اردوگاه سوسیالیستی» تحت رهبری اتحاد شوروی تداعی می‌کردند. اگرچه مناسبات حاکم در کشورهای «اردوگاه سوسیالیستی» چیزی جز سرمایه داری دولتی تحت حاکمیت احزاب و رژیم‌های استبدادی نبود، اما حزب توده و اکثریتی‌ها همراهی با ضد انقلاب حکومت دینی را با مبارزه ضد امپریالیستی و قرار گرفتن در این اردوگاه در جهان دو قطبی توجیه می‌کردند. اما در دوران پساجنگ سرد و در قرن بیست و یکم چپ محور مقاومت در ایران ابایی ندارد که برای پیشبرد «مبارزه ضد امپریالیستی» با جمهوری اسلامی یکی از هارترین رژیم‌های سرمایه داری جهان معاصر و با قدرتهای امپریالیستی مانند روسیه و چین همراهی کند.

چپ محور مقاومتی با دفاع از کارنامه رژیم جمهوری اسلامی در «تقویت بنیه دفاعی و نظامی و تبدیل ایران به رزادخانه تولید پهباد و موشک در برابر تهاجم امپریالیستی» در واقع پیوند عمیق خود را با شوونیسم و ناسیونالیسم عظمت‌طلب ایرانی و در همانحال ضدیت خود را با منافع کارگران و زحمتکشان و جنبش آزادیخواهی در ایران نشان می‌دهد.

**از سایت شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست
دیدن کنید.**



در این سایت

آرشیو اسناد و اطلاعیه‌های شورای همکاری
قابل دسترس است و برنامه‌های تلویزیون
آلترناتیو شورایی و گزیده‌ای از اخبار کارگری
و اجتماعی نیز بازتاب می‌یابد

نشست پرتنش "بریکس" بر متن بحران‌های بین‌المللی

ارتجاع اسلامی از نوع حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، حزب الله در لبنان و حشد شعبی در عراق



و... و جمهوری اسلامی به عنوان پایگاه اصلی اسلام سیاسی در خاورمیانه را نه یک جبهه ارتجاعی، بلکه نیروهایی ضد امپریالیستی و ضد سلطه سرمایه‌داری جهانی می‌داند. چپ‌های محور مقاومتی با این رویکرد سیاسی و استراتژیک نه فقط، تمام سیاست‌های ضدکارگری، جنایات و سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی و ابعاد بیکاری و فقر و فلاکتی را که این رژیم طی بیش از چهار دهه گذشته به طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران تحمیل کرده را توجیه می‌کنند، بلکه در بسیاری موارد به بخشی از سازوکار پیشبرد این سیاست‌ها تبدیل شده‌اند.

جریان چپ محور مقاومتی در ایران ضدیت با امپریالیسم غرب و تقابل با آمریکا و اسرائیل را در محور سیاسی و فعالیت خود قرار داده اند و از اینرو عملاً به دنباله رو سیاست خارجی جمهوری اسلامی و گروه‌های ارتجاع اسلامی متحد وی در منطقه خاورمیانه تبدیل شده است. در این رویکرد مبارزه کارگران برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و زندگی و آزادی‌های سیاسی، مبارزه فرودستان جامعه علیه فقر و گرانی، مبارزه زنان علیه نظام آپارتاید جنسیتی، مبارزه علیه ستمگری ملی و هر ندای آزادیخواهانه قربانی مصالح مبارزه با امپریالیسم و مقابله با دشمن خارجی می‌گردد. از آنجا که این جریان مدعی چپ تضاد اصلی و عمده را تضاد با امپریالیسم غرب بویژه آمریکا می‌داند، کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده و آزادیخواه ایران باید فعلاً و تا زمانی نامعلوم دندان رو جگر بگذارند، خواسته‌ها و مطالبات خود را بایگانی کنند تا چپ محور مقاومتی در هم‌پیمانی با جمهوری اسلامی تضاد با امپریالیسم و سلطه جهانی سرمایه را حل کنند. چنین است که چپ‌های محور مقاومتی مبارزه علیه امپریالیسم را از ماهیت و محتوای طبقاتی و اجتماعی و آزادیخواهانه تهی می‌کنند.

جریان موسوم به «چپ محور مقاومتی در ایران» به دلیل طرفداری از جمهوری اسلامی و مخالفت با جنبش‌های پیشرو و آزادیخواهانه با توجیه بهره‌برداری دشمن خارجی، و ستایش نظامی‌گری و سیاست‌های جنگ افروزانه حکومت اسلامی، در جامعه نفوذی ندارد. اما از آنجا که عناصر و جریان‌های اپوزیسیون راست پروآمریکایی که برای حمله نظامی آمریکا و اسرائیل لحظه‌شماری می‌کردند از وجود آنان تغذیه کرده و به‌عنوان چماقی

جهت حمله به نیروهای رادیکال چپ و کمونیست استفاده می‌کنند، و همچنین از آنجا که «چپ محور مقاومتی» در تبلیغات و فعالیت‌های محلی و گاهاً در جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی با شعارهای توخالی عدالت‌خواهانه برای کنترل این جنبش‌ها و تبدیل آنان به نیروی ذخیره کشمکش جناح‌های حکومتی تلاش می‌کند، روشنگری در مورد ماهیت این جریان برای دفاع از اعتبار جنبش سوسیالیستی بخشی از وظایف کمونیست‌ها در این دوره می‌باشد.

این روزها در شرایطی که پیامد ویرانگر جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت‌های آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی به نحو بی‌سابقه‌ای امنیت و کار و زندگی و معیشت کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم در ایران و منطقه را تحت فشار قرار داده است، چپ‌های محور مقاومتی که بخشی از آنان زیر چتر سیاسی نشریه «دانش و امید» فعالیت می‌کنند بیش از پیش قرار گرفتن در پشت سر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را با دفاع از کارنامه این رژیم در «تقویت بنیه دفاعی و نظامی ایران در برابر تهاجم امپریالیستی» توجیه می‌کنند. اگر ایران زمانی تحت حکومت رژیم ارتجاع سلطنتی پهلوی به ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه تبدیل شده بود، اکنون این نتوده‌ای‌ها افتخار می‌کنند که تحت رهبری جمهوری اسلامی، «ایران در محور مقاومت ضدصهیونیستی و ضدامپریالیستی» قرار گرفته است.

اگر جریان اسلام سیاسی به رهبری خمینی با شعار مرگ بر شاه سوار قیام توده‌ای بهمن ۱۳۵۷ شد و با شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل این انقلاب را بخون کشید و سپس همین شعارها را به بخشی از هویت سیاسی و ایدئولوژیک خود تبدیل کرد، چپ محور مقاومتی هم که ضدیت با آمریکا را هویت اصلی خود تعریف کرده از اینرو جریان‌های

سازوکاری که این محاصره را با زندان، شکنجه و بازداشت‌های گسترده همراه کرده است دو وجه از یک بحران واحد دانست. کنار هم قرار دادن این دو، تصویر روشن‌تری از نظم حاکم ارائه می‌دهد؛ نظمی که در آن کنترل بر بدن‌ها، سرزمین‌ها و رفت‌وآمدها به‌صورت هم‌زمان اعمال می‌شود. این همان نقطه‌ای است که تحلیل صرفاً حقوق‌بشری در توضیح آن ناتوان می‌ماند، اما تحلیل سیاسی - طبقاتی می‌تواند منطق درونی آن را آشکار کند. اهمیت این مسئله در آن است که نشان می‌دهد فلسطین تنها مسئله یک ملت تحت اشغال نیست، بلکه یکی از صحنه‌های عینی بازتولید نظم جهانی نابرابر به شمار می‌رود. محاصره غزه، زندان‌های اسرائیل و سرکوب کنشگران بین‌المللی، همگی درون شبکه‌ای از مناسبات سیاسی و اقتصادی عمل می‌کنند که بدون حمایت امپریالیسم آمریکا و بی‌عملی نهادهای بین‌المللی دوام‌پذیر نبودند.



از این رو، دفاع از مردم فلسطین تنها دفاع از قربانیان یک اشغال نظامی نیست، بلکه دفاع از ملتی است که در برابر منطق سلطه و سرکوب در نظم جهانی معاصر، برای حقوق انسانی و حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کند. در نهایت، آنچه امروز هم در دریا و هم در زندان رخ می‌دهد، دو صورت از یک سازوکار واحد است؛ سازوکاری که بقای خود را در اشغال، نسل‌کشی، شکنجه، کشتار، اعمال خشونت و تحقیر انسان جست‌وجو می‌کند. بنابراین، همبستگی با ناوگان‌های شکستن محاصره غزه و افشای شکنجه در زندان‌ها، بخشی از یک موضع‌گیری سیاسی‌روشن علیه نظمی است که اشغال و نسل‌کشی و سرکوب را به قاعده حکمرانی تبدیل کرده است.



حزب در شبکه‌های اجتماعی

 [peshrawepiran\](#)
 [peshrawepiran](#)
 [peshrawepiran](#)
 [komala cpi](#)



اطلاعیه نمایندگی کومه له در خارج کشور بمناسبت درگذشت رفیق محمد آسایش



با تاسف فراوان رفیق محمد آسایش از یاران دیرین و فداکار کومه له و حزب کمونیست ایران در سن ۷۴ سالگی در سحرگاه روز جمعه ۱۵ مه ۲۰۲۶ برابر با ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۵ در شهر "وستروس" سوئد بر اثر سکتة زندگی را بدرود گفت.

محمد آسایش از نسل مبارزان چپ و ازادخواه شهر مریوان در دوره حاکمیت رژیم پهلوی بود و فعالانه از مبارزات بر حق دهقانان "دارسیران" پشتیبانی کرد. او همچنین از ورزشکاران محبوب شهر مریوان بود. او در قیام مردم در سال ۵۷ علیه رژیم سلطنتی فعالانه شرکت داشت و به عنوان معلمی دلسوز و مبارز در تشکل معلمان مریوان نقش فعالی ایفا نمود. در این دوره بعد از تشکیل "اتحادیه دهقانان مریوان" از طرفداران و پشتیبانان این اتحادیه بود. و در مبارزات مردم مریوان در آن دوران شرکت فعالانه داشت.

رفیق محمد بعد از سرکار آمدن جمهوری اسلامی و یورش نیروهای سرکوبگر رژیم به کردستان در صف مبارزان و فعالین کومه له به مبارزات خود ادامه داد و بعد از یورش مجدد جمهوری اسلامی به کردستان به صفوف نیروهای پیشمرگ کومه له پیوست.

او بعد از مدتی مسئولیت یک پل از پیشمرگان "گردان نذکروز" را بعهده گرفت و در یکی از نبردهای پیشمرگان کومه له در مقابل جمهوری اسلامی در منطقه مریوان زخمی گردید. رفیق محمد در سال ۱۹۸۸ به کشور سوئد مهاجرت کرد و در خارج کشور هم همواره یار و یاور کومه له و حزب کمونیست ایران بود. او در فعالیت ها و جلسات و کنگره های کومه له و حزب کمونیست شرکت داشت و این تلاش ها و مبارزات را جزو افتخارات خود می دانست.

نمایندگی کومه له در خارج کشور از صمیم قلب درگذشت رفیق مبارز محمد آسایش را به همسرش "زهره حسن پور"، فرزندانش "هه وار" و "اران"، خانواده حسن پور و سایر بستگانش و مردم شهر مریوان و منطقه تسلیت می گوید و راه و مبارزات او را ارج می گذارد.

یاد عزیز رفیق محمد آسایش گرمی باد!

نمایندگی کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در خارج کشور
۱۵ مه ۲۰۲۶ برابر با ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

جنبش چپ و کمونیستی ایران و نسلی از فعالان و رهبران جنبش کارگری که پیامد زیانبار سیاست و مواضع ارتجاعی و ضد انقلابی حزب توده و سازمان اکثریت در حمایت از ضد انقلاب جمهوری اسلامی در دهه اول بعد از قیام بهمن ۵۷ را به یاد دارند نباید از افشای ماهیت سیاست و مواضع چپ‌های محور مقاومتی معاصر غافل بمانند. در آن دوره یکی از دلایل حزب توده در دفاع از جریان اسلام سیاسی به رهبری خمینی این بود که ادغام مذهب شیعه در دولت و نظام ولایت فقیه و سیاستهای زن ستیزانه و سرکوبگرانه و ضد دموکراتیک آن را در مقایسه با موضع گیری‌های مستضعف پناهنده او، امری فرعی و گذرا ارزیابی می کرد و استدلال می کرد که این مستضعف پناهی است که سرانجام هویت سیاسی حکومت اسلامی را رقم خواهد زد. این در حالی است که باندهای حاکم همین رژیم اسلامی مستضعف پناه طی این چند دهه با تکیه بر ثروت‌های بادآورده ناشی از رانت‌های قدرت، زندگی افسانه‌ای برپا کرده و در ناز و نعمت به سر می‌برند. تحت این شرایط، قدرت و ثروت هر چه عظیم‌تری در دست اقلیت کوچکی از سرمایه‌داران، مقامات حکومتی، آقازاده‌ها و سرداران سپاه تمرکز یافته، فاصله‌ی طبقاتی عمیق‌تر شده و توده‌های هر چه بیشتری از کارگران، «مستضعفان» و اقشار پایین و حتی میانی جامعه به زندگی زجرآوری در پایین‌تر از خط فقر پرتاب شده‌اند.

یکی دیگر از استدلال‌های حزب توده و سازمان اکثریت در دفاع از خمینی و حکومت اسلامی، تفسیری کاملاً وارونه از جایگاه مبارزه ضد امپریالیستی بود. از آنجا که حزب توده و اکثریتی‌ها مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک و علیه سرکوبگری‌های خونین را در مقایسه با مبارزه علیه امپریالیسم یک امر فرعی می دانستند، بشدت شیفته شعارهای ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی خمینی حتی به قیمت سرکوب خونین انقلاب شده بودند و از تسخیر سفارت امریکا در تهران توسط دانشجویان خط امامی حمایت کردند. حزب توده و اکثریتی‌ها «موضع ضد امپریالیستی خمینی» را یک خط «دموکراتیک و انقلابی» می نامیدند و فراتر از آن، هر نوع مبارزه علیه حکومت اسلامی را اقدامی ضد انقلابی و همدستی با امپریالیسم امریکا و حتی جریان‌های کمونیستی مخالف رژیم اسلامی را به همدستی آگاهانه یا ناآگاهانه با امپریالیسم و ستون پنجم امریکا معرفی می کردند. بی جهت نبود که در آن دوره اکثریتی‌ها برای تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و دفاع از انقلاب در برابر ضد انقلاب شعار «سپاه پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شوند» را سر می دادند.

کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له

اعضا، هواداران و دوستان

حزب کمونیست ایران و کومه له!

مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه‌های قابل دسترس‌تر، فعالیت‌هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک‌های مالی خود را به تشکیلات‌های ما در هر محلی که هستید برسانید.



کمونیست‌ها و مذهب، دین افیون توده‌ها است!

به عبارت دیگر از نظر سیاسی کمونیست‌ها نیروی عینی و اجتماعی مذهب، یعنی آن ارگان تبلیغاتی موثری که با تمام امکانات و قابلیت‌های ارتجاعی اش در کنار ارگانهای سرکوب به بورژوازی خدمت میکند، را هدف مستقیم خود قرار می‌دهند. تبلیغات ما حول خواست معین "جدائی مذهب از دولت" باید بتواند این ابزار سنتی تفرقه افکنی و توهم پراکنی میان توده‌ها را از دست سرمایه داران و حکومت هایشان بگیرد و آنها را از این نظر خلع سلاح کند.

در همین راستا، جدائی دین از دولت و تبدیل شدن مذهب به امر خصوصی انسان‌ها یکی از شعارها و مطالباتی است که حزب کمونیست ایران برای آن مبارزه می‌کند، اما جدا از ما بخشی از اپوزیسیون بورژوائی هم صرف نظر از اینکه در آینده چه اندازه به آن پایبند باشند همین شعار را سر می‌دهند. بنا براین در تبلیغ ما علیه مذهب آنچه موضع ما را از موضع جریان‌ات بورژوائی جدا می‌کند تبلیغ جدائی دین از دولت نیست، بلکه در همانحال تداوم کار روشنگرانه و آموزشی علیه جهل و خرافه مذهب و هم افشای نقش سیاسی و اجتماعی مذهب که در خدمت نظام طبقاتی سرمایه داری قرار دارد، با تکیه بر دستاوردهای تاکتونی بشریت ترقیخواه می‌باشد.

همانطور که گفتیم کمونیست‌ها همواره خواهان "جدائی مذهب از دولت" بوده‌اند هدف ما از طرح این خواست، که معنای مشخص آن در برنامه حزب کمونیست و برنامه کومه له برای حاکمیت شورائی مردم در کردستان بدقت توضیح داده شده است، عبارت از این است که از يك سو نفوذ و سلطه سیاسی و اجتماعی مذهب را هر چه بیشتر تضعیف و خنثی کنیم، دخالت آن در زندگی اجتماعی مردم را هر چه محدودتر نماییم و از سوی دیگر زمینه و شرایط مساعد و مطلوبتری برای مبارزه ایدئولوژیک با جهان بینی مذهبی فراهم آوریم.

اما گاهی برخی از چپ‌ها که مدام نگران رنجاندن توده‌ها هستند، این شعار کمونیست‌ها را از معنا و محتوای واقعی آن خالی می‌کنند و در عمل از آن

در ابعاد اجتماعی تنها زمانی ممکن می‌شود که شرایط زندگی انسان تغییر کند و آن نیروهای طبیعی و اجتماعی که انسان از ترس آنان به وهم و خرافه و مذهب پناه می‌برد به زیر کنترل طبقه کارگر و افکار انسان پیشرو و ترقی خواه درآید. با انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و نابودی نظام سرمایه‌داری، راه‌رهای از زندانی که توانائی‌های تحول بخش انسان در آن به بند کشیده شده است آماده می‌شود. بنا براین وظایف ما فراهم کردن ملزومات انقلاب کارگری است، که بدون شک روشن کردن علمی مسائل جهان امروز در میان کارگران و پاک کردن آثار افکار مذهبی از ذهن آنان و نشان دادن این واقعیت که مذهب زنجیر اسارت دیگری است بر دست پای کارگران بخشی از تلاش و مبارزه برای تامین ملزومات انقلاب کارگری است.

از اینرو نقد مذهب و دین بمثابه يك ایدئولوژی ایده‌آلیستی مبتنی بر جهل و خرافه، مستقل از آنکه نقش و تاثیر سیاسی این ایدئولوژی در این یا آن مقطع مبارزه طبقاتی تا چه حد باشد، جزئی از مبارزه ما برای اشاعه سوسیالیسم علمی است. چون دین آگاهی وازگونه جهان است و نقد آن، از خود بیگانگی دینی را برملا می‌سازد و نشان می‌دهد که انسان سازنده دین است نه دین سازنده انسان. بنابراین هیچ مصلحت سیاسی و تاکتیکی نمی‌تواند و نباید موجب آن شود که ما از انجام این وظیفه طفره برویم، در آن تخفیف بدهیم و یا آن را به آینده موکول کنیم. اما علاوه بر این هدف کلی، که ناظر بر ضرورت مقابله همیشگی ما با هر بینش و اعتقاد دینی است، برخورد کمونیست‌ها به مذهب هدف سیاسی معینی را نیز در رابطه مستقیم با منافع طبقه کارگر و اهداف سیاسی او در مبارزه طبقاتی تعقیب می‌کند. این هدف که بیانگر خصلت سیاسی نقد سوسیالیستی مذهب و از اینرو نشاندهنده تفاوت ما با اته‌نیسم بورژوائی است، عبارت است از: تضعیف و خنثی کردن نقش اجتماعی و عملکرد سیاسی مذهب بمثابه ابزار فریب و تحمیق و عامل ایجاد تفرقه در میان توده‌های کارگر و زحمتکش.

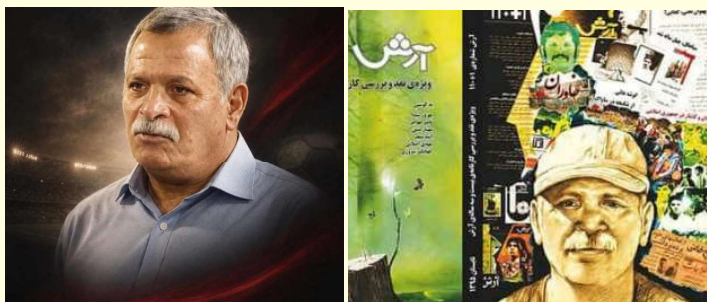
هدف ما کمونیست‌ها از روشنگری و تبلیغ علیه دین زدودن توهمات و باورهای دینی توده‌های مردم و ترویج و اشاعه سوسیالیسم علمی در میان کارگران و زحمتکشان جامعه است. آموزش سوسیالیسم علمی در میان کارگران و بخش هر چه وسیعتری از توده‌های مردم يك وظیفه همیشگی ما کمونیست‌ها است.

مذهب در جوامع طبقاتی امروز در همانحال که اعتقادات توده‌های وسیعی از کارگران و مردم زحمتکش را تشکیل می‌دهد، ابزاری است در دست بورژوازی و دولت آن برای تحمیق مردم و تداوم حاکمیت نظام سرمایه داری. مذهب در طول تاریخ انعکاس یاس و ناتوانی توده‌های مردم در دست پنجه نرم کردن آنها با موانع سر راه زندگی‌شان بوده است. انسانی که اسیر مناسبات نظام سرمایه‌داری است و به تنهایی قادر نیست که شرایط زندگی خود را تغییر دهد و در برابر رنج و مرارتی که خود و خانواده‌اش به آن گرفتار آمده کاری از دستش ساخته نیست، زمانی که خود را ضعیف و درمانده می‌بیند به ناچار رو به آسمان می‌کند به این امید که نیروئی قدرتمند تر از خود پیدا شود و او را نجات دهد. زمانی که در دنیای واقع هیچ امیدی برای رسیدن به آرزوهایش باقی نمی‌ماند، آرزو می‌کند که برای دستیابی به امیالش بعد از مردن دوباره زنده شود، و با آرزوی دستیابی به رفاه و خوشبختی در دنیای خیالی بعد از مرگ، رنج و مرارت‌های دنیای واقعی را تحمل می‌کند. دین افیون توده‌ها است، همان‌طور که از مسکن‌ها و مخدرها برای کاهش موقت درد استفاده می‌شود، دین نیز آلام و رنج‌های طبقه کارگر را در جامعه طبقاتی تسکین می‌دهد. دین با وعده بهشت در دنیای دیگر مردم رنج‌دیده را به پذیرش فقر و ستم در این دنیا ترغیب کرده و از موانع سر راه اعتراض و انقلاب است. دین خوشبختی توهم‌آمیز است و برای رسیدن به خوشبختی واقعی، انسان‌ها باید این توهم را کنار بگذارند.

رهایی انسان کارگر و زحمتکش از چنگ این وهم و خرافه اگر با روشنگری و تحلیل علمی مسائل جهان در محدوده معینی امکان پذیر گردد، اما این رهایی

پیام دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

بمناسبت درگذشت پرویز قلیچ‌خانی



با تاسف فراوان پرویز قلیچ‌خانی، کاپیتان پیشین تیم ملی فوتبال ایران و از چهره‌های شناخته‌شده چپ و برابری‌طلب، ساعت يك و نیم بعد از ظهر ۲۳ می ۲۰۲۶ مصادف با ۲ خرداد ۱۴۰۵ در سن ۸۱ سالگی بعد از یک دوره بیماری در بیمارستانی در حومه پاریس با زندگی وداع کرد. او چهره‌ای ماندگار در عرصه آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی بود. قلیچ‌خانی سال‌های تبعید را با همان پایداری ادامه داد؛ پایداری‌ای که در انتشار مجله «آرش» و حفظ صدای مستقل روشنفکری و آزادی‌خواهی نمود داشت.

قلیچ‌خانی که یکی از فوتبالیست‌های برجسته تاریخ ورزش ایران فوتبال را از محله‌های کارگری جنوب تهران آغاز کرد و به یکی از چهره‌های ماندگار ورزش ایران تبدیل شد. اما نام قلیچ‌خانی تنها با فوتبال شناخته نمی‌شود. او نماد نسلی بود که مردم در آینه وجودشان صداقت، جسارت و سرخم نکردن برای استبداد و ارتجاع را می‌دیدند. چنین قهرمانانی در حافظه میلیون‌ها انسان جا دارند، چون ریشه در دل مردم دارند. او از نسلی بود که ورزش را جدا از درد و رنج جامعه نمی‌دید؛ نسلی که برای بسیاری، قهرمانی فقط در زمین فوتبال معنا نداشت، بلکه در ایستادن صف آزادیخواهی و برابری‌طلبی نیز معنا پیدا می‌کرد. امروز نام او برای بسیاری یادآور پیوند میان ورزش، تعهد اجتماعی و آرمان‌خواهی چپ است؛ چیزی که در زمانه ورزش تجاری و سلبریتی‌سازی، بیشتر شبیه خاطره‌ای دور به نظر می‌رسد. زندگی او خیلی زود از مرزهای فوتبال فراتر رفت. پیش از انقلاب، به دلیل گرایش‌ها و فعالیت‌های سیاسی‌اش بارها زیر فشار و بازجویی ساواک قرار گرفت. او از همان نسلی بود که میان شهرت ورزشی و مسئولیت اجتماعی فاصله‌ای نمی‌دید. محبوبیت گسترده‌اش در میان مردم، برای دستگاه امنیتی حکومت سلطنتی پهلوی حساسیت‌برانگیز بود و همین جایگاه، او را به چهره‌ای متفاوت در میان ستارگان ورزش بدل کرد.

قلیچ‌خانی در سال ۱۳۸۹ در گفت‌وگویی تلویزیونی با بی‌بی‌سی گفته بود: «پدر من کارگر کوره‌پزخانه و کارگر زحمتکشی بود. من در یک خانواده کارگری و فقیر رشد کردم. طبیعی است که همیشه با ظلم و فقر آشنا بودم. وقتی به حدی از بلوغ رسیدم، با جهان‌پهلوان تختی در میدان‌های کشتی آشنا شدم و به او علاقه‌مند شدم. وقتی علاقه تختی به مردم، به هم‌نوعانش، به محیط ورزش و جوانمردی‌اش را دیدم، احساس کردم که او انسانی است که فقط نوک دماغش را نمی‌بیند، بلکه تاریخ را می‌بیند.»

پس از انقلاب قلیچ‌خانی راه‌سازش با حکومت جدید را انتخاب نکرد. او ایران را ترک کرد و در فرانسه ماندگار شد. تبعید او را از فوتبال حرفه‌ای جدا کرد، اما از سیاست و فرهنگ جدا نکرد. در پاریس، نشریه «آرش» را پایه‌گذاری و اداره کرد؛ مجله‌ای سیاسی و فرهنگی که از سال ۱۹۹۱ میلادی تا سال ۲۰۱۴ به مدت ۲۳ سال ادامه یافت. صدها نویسنده، پژوهشگر، فعال سیاسی، شاعر، هنرمند و روشنفکر برای «آرش» نوشتند. پیگیری و تلاش او در مجله پربار «آرش» و دفاع او از آرمان‌های انسانی، قلیچ‌خانی را به یکی از چهره‌های شناخته‌شده اپوزیسیون چپ و آزادیخواه و برابری‌طلب ایران بدل کرد.

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تسلیت و همدردی خود را به مناسبت درگذشت پرویز قلیچ‌خانی، به یار و همراهش نجمه موسوی-پیمبری، دخترهایش و همه انسانهای آزادیخواه ابراز می‌دارد.

یاد پرویز قلیچ‌خانی عزیز گرامی باد!

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۳ خرداد ۱۴۰۵ ۲۴ مه ۲۰۲۶

وسيله ای برای توجیه اعتقادات خود درباره نقش و ماهیت مذهب می‌سازند. آنان خواست جدائی دین از دولت را به صورت يك شعار تدافعی و مصلحت‌گرایانه که گویا بمنظور اعلام حمایت کمونیست‌ها از مذهب خصوصی و موافقت با اعتقادات مذهبی اشخاص و یا حداکثر اعلام بی‌طرفی نسبت به این اعتقادات طرح کرده و در میان توده‌ها تبلیغ می‌کنند. نظریه پردازان کمونیست بارها در برخورد به چنین نگرشی اعلام داشته‌اند که کمونیست‌ها مذهب را نه در رابطه با خودشان و حزب کمونیست، بلکه، نسبت به دولت يك امر خصوصی می‌دانند. آنان به‌روشنی توضیح داده‌اند که تا آنجا که به پرولتاریا و حزب او مربوط می‌شود، کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید با مذهب بمثابه يك امر خصوصی موافق و یا حتی نسبت به آن بی‌طرف باشند. این جهت‌گیری اصولی در مورد کمونیست‌های ایران که بیش از چهل سال است با یک حکومت‌ها مذهبی که یکی از پایگاه‌های اسلام سیاسی در منطقه به شمار می‌آید صد برابر بیشتر صدق می‌کند.

خواست «جدائی مذهب از دولت» شعار است که علاوه بر نشان دادن مخالفت ما با مذهب بمثابه يك امر دولتی، تعهد ما را نیز به اصل آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان می‌دارد. یعنی بر این اصل تأکید می‌کند که طبقه کارگر، چه بمثابه اپوزیسیون و چه بعد از بدست گرفتن قدرت سیاسی، اکیداً با توسل به جبر و زور، انگیزاسیون و تقطیس عقاید و ایجاد تبعیضات و محدودیت‌های قانونی بر علیه افراد مذهبی، مخالف است و برای نقد و طرد اعتقادات و نظرات مذهبی در جامعه، هیچ شیوه‌ای بجز مبارزه نظری، روشنگری و آموزش و اقناع را مجاز نمی‌شمارد. ما مذهب را، صرف نظر از آنکه از دولت مستقل باشد یا نباشد، افیون توده‌ها و وسیله تخدیر آنان میدانیم و اگر خواستار جدائی مذهب از دولت می‌شویم دقیقاً به این علت است که می‌خواهیم کلیه آن شیوه‌ها و طرق رسمی و قانونی رواج دولتی این افیون در جامعه کاملاً و اکیداً لغو شود.

در پایان تأکید می‌کنیم که ما کمونیست‌ها در مبارزه با مذهب هرگز به باورهای مردم بی‌احترامی نمی‌کنیم، کار ما روشنگری و توضیح با حوصله حقایق و روشن ساختن مستدل جهانی‌بینی کمونیستی در قبال پدیده مذهب است. فعالیت و مبارزه ما علیه مذهب نه تنها نباید صف همبستگی مبارزاتی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داران را تضعیف کند بلکه باید این صف طبقاتی را نیرومندتر نماید.

اعتراض دانش‌آموزان به برگزاری حضوری امتحانات، واکنشی به آموزش طبقاتی

در روزهای اخیر دانش‌آموزان در شهرهای خرم‌آباد، یاسوج، کهگیلویه و بویراحمد و دورود در واکنش به اجباری شدن برگزاری حضوری امتحانات، تجمع‌های اعتراضی برگزار کردند و با سر دادن شعار علیه مقامات حکومتی اعتراض خود را نشان دادند.

این اعتراضات در شرایطی انجام می‌گیرد که در پی خیزش سراسری دی ماه ۱۴۰۴ و کشتار هولناک معترضان در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه در بسیاری از استان‌ها مدارس غیر حضوری شدند و با آغاز حملات و بمباران‌های آمریکا و اسرائیل کلیه مدارس تعطیل شده و بعد از تعطیلات نوروز کلیه کلاس‌ها غیر حضوری برگزار شدند. با اینحال آموزش و پرورش رژیم اسلامی تصمیم‌گیری در مورد نحوه برگزاری امتحانات را به استان‌ها واگذار کرده است و بر اساس این تصمیم در برخی از استان‌ها دانش‌آموزان به اجبار باید در جلسات امتحان حضور یابند. حال برای دانش‌آموزان معترض این سؤال مطرح است که چرا باید دانش‌آموزان با آن شرایط آموزشی بشدت تبعیض‌آمیز مجبور به حضور در جلسه امتحان شوند؟

آنچه در روزهای اخیر در اعتراض دانش‌آموزان خود را نشان می‌دهد، بازتاب بحرانی عمیق‌تر در جامعه ایران است، بحرانی که شرایط جنگی، سرکوب، قطع اینترنت، فروپاشی امنیت روانی و سیاست‌های طبقاتی حکومت را به هم گره زده است. دانش‌آموزانی که ماه‌ها در فضای ناامن، بی‌ثبات و همراه با اختلال گسترده آموزشی زیسته‌اند، اکنون در برابر تحمیل امتحانات حضوری ایستاده‌اند؛ به این دلیل که حکومت می‌کوشد با برگزاری حضوری آزمون‌ها، تصویری غیرواقعی از «عادی بودن اوضاع» ارائه دهد. در شرایطی که خطر ازسرگیری جنگ و تشدید بحران امنیتی همچنان بر زندگی مردم سایه انداخته، حکومت تلاش می‌کند از مدرسه به‌عنوان ابزاری سیاسی برای نمایش ثبات و کنترل استفاده کند. در این میان، دانش‌آموزان به‌درستی دریافته‌اند که مسئله فقط آموزش نیست. مسئله بر سر این است که چه کسی باید هزینه بحران را بپردازد و چه کسانی قرار است از دل ناامنی، بی‌ثباتی و سیاست‌های طبقاتی، سود سیاسی ببرند.

اصرار حکومت بر برگزاری حضوری امتحانات، در شرایطی صورت می‌گیرد که بخش بزرگی از جامعه هنوز در وضعیت ناامن روانی و اجتماعی به‌سر می‌برد. تهدید جنگ، فضای امنیتی، سرکوب خیابانی

و بی‌ثباتی عمومی، زندگی روزمره میلیون‌ها خانواده را مختل کرده است. در چنین وضعیتی، طبیعی است که دانش‌آموزان و خانواده‌ها نسبت به حضور اجباری در مدارس اعتراض داشته باشند. اما حکومت مسئله را صرفاً آموزشی نمی‌بیند. برای جمهوری اسلامی، برگزاری حضوری امتحانات بخشی از پروژه «عادی‌سازی» است؛ تلاشی سیاسی برای القای این تصویر که اوضاع تحت کنترل است و بحران جنگی تأثیری بر زندگی عمومی نگذاشته است. به همین دلیل، حتی زمانی که آموزش به‌صورت غیرحضوری ادامه یافته، حکومت همچنان بر حضور فیزیکی دانش‌آموزان در حوزه‌های امتحانی تأکید کرده است.

این سیاست، شکلی از مدیریت سیاسی بحران است. دولت می‌خواهد حضور دانش‌آموزان در مدرسه را به نشانه بازگشت نظم تبدیل کند، حتی اگر واقعیت جامعه چیزی کاملاً متفاوت باشد. یکی از دلایل مخالفت حکومت با برگزاری مجازی امتحانات، مسئله اینترنت است. اگر آموزش و امتحانات به‌شکل آنلاین برگزار شود، دولت ناچار خواهد بود دسترسی پایدار و رایگان به اینترنت را برای میلیون‌ها دانش‌آموز فراهم کند؛ مسئولیتی که نه‌تنها حاضر به پذیرش آن نیست، بلکه اساساً در تضاد با سیاست‌های کنونی‌اش قرار دارد. در سال‌های اخیر و به ویژه در دوره جنگ، جمهوری اسلامی با قطع گسترده اینترنت و اعمال محدودیت‌های مداوم، اینترنت را از یک حق عمومی به امتیازی طبقاتی تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، آموزش آنلاین عملاً به امکانی نابرابر بدل شده است؛ امکانی که بیشتر در اختیار طبقات مرفه قرار دارد. دانش‌آموز خانواده کارگری که حتی توان خرید بسته اینترنت یا ابزار آموزشی مناسب را ندارد، چگونه می‌تواند در شرایط برابر با دانش‌آموز مدارس خصوصی رقابت کند! این همان نقطه‌ای است که آموزش مجازی در جامعه‌ای نابرابر، به ابزار بازتولید شکاف طبقاتی تبدیل می‌شود.

اما تناقض حکومت دقیقاً در همین‌جاست. از یک‌سو اینترنت عمومی را قطع می‌کند، و حاضر نیست هزینه دسترسی آموزشی را بپردازد، و از سوی دیگر دانش‌آموزان را مجبور می‌کند برای حفظ ظاهر «وضعیت عادی»، به شکل حضوری در امتحانات شرکت کنند. اینترنت طبقاتی در ایران، بخشی از ساختار طبقاتی قدرت است که دسترسی به آموزش، اطلاعات و ارتباطات را بر اساس موقعیت اقتصادی و سیاسی تنظیم می‌کند. نسل امروز دانش‌آموزان،

نسلی نیست که سیاست را فقط از کتاب‌ها بشناسد. این نسل بحران را به‌طور مستقیم تجربه کرده است، تورم، فقر، سرکوب، قطع اینترنت، ناامنی، آینده مبهم و فشار روانی مداوم. برای بسیاری از نوجوانان، مدرسه دیگر فضای امید و پیشرفت نیست؛ بخشی از زیست روزمره‌ای است که دائماً با اضطراب و بی‌ثباتی همراه است. آنان دیده‌اند که چگونه آموزش به کالایی طبقاتی تبدیل شده، چگونه اینترنت به ابزار کنترل بدل شده و چگونه حتی ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی می‌تواند با تصمیمات امنیتی محدود شود. به همین دلیل، اعتراضات اخیر را نباید صرفاً واکنشی هیجانی تلقی کرد. این اعتراضات، بیان سیاسی نسلی است که دیگر روایت رسمی حکومت درباره «عادی بودن شرایط» را باور نمی‌کند. اعتراض دانش‌آموزان در این چارچوب، شکلی از مقاومت در برابر انتقال هزینه بحران به فرودستان است. حکومت می‌خواهد بحران اقتصادی، اختلال اینترنت، ناامنی و فروپاشی خدمات عمومی را مردم تحمل کنند، اما هم‌زمان ظاهر ثبات را حفظ کند. دانش‌آموزان با اعتراض خود این نمایش را برهم می‌زنند.

اعتراضات دانش‌آموزی زمانی می‌تواند به نیرویی پایدار و اثرگذار تبدیل شود که از سطح واکنش پراکنده فراتر رود و با مبارزات معلمان، کارگران و خانواده‌های فرودست پیوند بخورد. اکثریت دانش‌آموزان فرزندان طبقه کارگر و زحمتکشان و اقشار فرودست جامعه هستند. همان خانواده‌ای که زیر فشار تورم، بیکاری و دستمزدهای ناچیز خرد می‌شود، اکنون باید هزینه اینترنت، آموزش و ناامنی را نیز بپردازد. بنابراین بحران آموزشی، از بحران اقتصادی و ساختار طبقاتی حاکم در جامعه جدا نیست. مبارزه برای آموزش رایگان و برابر، بدون مبارزه علیه ساختار سیاسی و طبقاتی موجود به نتیجه نخواهد رسید. اینترنت آزاد و رایگان، آموزش عمومی باکیفیت و امنیت آموزشی، حقوقی اجتماعی‌اند؛ نه امتیازاتی که حکومت هر زمان بخواهد اعطا یا سلب کند.

در این میان، معلمان نیز جایگاهی کلیدی دارند. آنان هم بخشی از نیروی کار مزدی‌اند و هم در قلب ساختار آموزشی قرار دارند. همبستگی دانش‌آموزان، معلمان و خانواده‌های کارگری می‌تواند دسترسی به آموزش رایگان و با کیفیت را به بخشی از مبارزه گسترده‌تر برای رهایی اجتماعی تبدیل کند.



اطلاعیه کمیته مرکزی کومه‌له

در محکومیت سیاست رژیم جمهوری اسلامی در قبال کولبران

انسان‌های محروم را با گلوله، شکنجه، زندان و وظایف تخطی‌ناپذیر خود دانسته، بار دیگر تأکید

می‌کند که راه‌حل معضل کولبری نه در «ساماندهی» و نهادینه کردن و عادی‌سازی یکی از غیرانسانی‌ترین اشکال استثمار نیروی کار، بلکه در پایان دادن به شرایطی است که انسان‌ها را به کولبری و به گام نهادن در جاده مرگ سوق می‌دهد. فقط با پایان دادن به سیاست‌های تبعیض‌آمیز و امنیتی، ایجاد اشتغال پایدار،



تأمین بیمه بیکاری و خدمات اجتماعی، آزادی تشکلهای کارگری است که می‌توان به «شغل» پرمخاطره کولبری پایان داد. مبارزه برای پایان دادن به کولبری، مبارزه برای حق برخورداری همه انسان‌ها

از زندگی شایسته، کار امن، رفاه و آزادی است. کومه‌له از همه فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران انتظار دارد، که آشنا کردن هر چه بیشتر کارگران و افکار عمومی با شرایط پرمخاطره «شغل» کولبری و درد و رنج و مبارزه حق طلبانه کولبران را امر خود بدانند و علیه کشتار آنان و در دفاع از حقوق انسانی این هم طبقه‌ای‌های خود، از هیچ تلاشی کوتاهی نکنند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد حاکمیت شورایی مردم در کردستان

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی کومه‌له

سازمان کردستانی حزب کمونیست ایران

۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

۲۱ می ۲۰۲۶



مین‌های به‌جامانده از جنگ به قتل می‌رساند. بر اساس گزارش‌ها، در سال‌های اخیر صدها کولبر جان خود را از دست داده و صدها نفر نیز زخمی شده‌اند، آماري که تنها بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد، زیرا بسیاری از موارد هرگز ثبت و رسانه‌ای نمی‌شوند. اکنون همان حکومتی که کولبران را «قاچاقچی» می‌نامید، می‌خواهد از یک‌سو بخشی از همین نیروی کار بی‌حقوق را برای انتقال مواد اولیه صنایع پتروشیمی و پلیمری در راستای تأمین منافع شبکه‌های بزرگ تجاری و سرمایه‌داران وابسته به حکومت بکار گیرد و از سوی دیگر می‌کوشد با صدور مجوز حمل کالا، چهره‌ای قانونی و عادی به یک فاجعه انسانی بدهد؛ فاجعه‌ای که خود خالق آن است. این سیاست در حقیقت کوششی است برای ادغام کولبری در سازوکار رسمی سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، نظامی که یکی از ارکان بقای خود را بر پایه استثمار نیروی کار ارزان، سرکوب سازمان‌یافته و محروم‌سازی توده‌های زحمتکش بنا کرده است.

کومه‌له همانطور که تاکنون پیگیرانه کشتار و رنج و آزار کولبران توسط رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرده و دفاع از جان و کرامت کولبران را بخشی از

در روزهای اخیر، انتشار خبر صدور مجوز برای حمل مواد اولیه پتروشیمی و پلیمری توسط وزارت صنعت، معدن و تجارت رژیم اسلامی از طریق کولبران، با هدف تسهیل تأمین مواد اولیه واحدهای تولیدی بار دیگر افکار عمومی را متوجه وضعیت فاجعه‌بار کار و معیشت و امنیت کارگران و زحمتکشان در مناطق مرزی کردستان، کرده است. جمهوری اسلامی تلاش می‌کند این اقدام را به‌عنوان «ساماندهی کولبری» و گامی در جهت کاهش فشار معیشتی بر مردم زحمتکش معرفی کند، اما واقعیت آن است که این سیاست، گام دیگری است در جهت نهادینه کردن و تشدید بهره‌کشی و سوءاستفاده از انسانهایی که چند دهه است قربانی تبعیض، محرومیت و کشتار و سرکوب شده‌اند.

کولبری نه «شغل» و نه «فرصت اقتصادی» است. تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ضعف زیرساخت‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف، عدم برنامه‌های دراز مدت در جهت ایجاد اشتغال پایدار و تبعیض فاحش در اختصاص بودجه لازم به استان‌های مناطق کردنشین، باعث گسترش فقر و نرخ بالای بیکاری شده است. در کشاکش این سیاست نه تنها شکاف میان فقر و ثروت عمیق‌تر شده، بلکه پدیده کولبری که زاینده‌ی نرخ بالای بیکاری و نبود اشتغال پایدار است را گسترش داده است. علاوه بر ستم طبقاتی، سیاست‌های شوونیستی و بشدت تبعیض‌آمیز و نگاه امنیتی به کردستان باعث شده که جمعیت کثیری از مردم این مناطق بویژه در شهرهای مرزی به جز کولبری راه دیگری برای تأمین حداقل هزینه‌های سرسام‌آور زندگی برایشان باقی نماند. واقعیت این است که جمهوری اسلامی از یک‌سو این انسان‌های زحمتکش را به‌دلیل فقر و بیکاری به کولبری سوق می‌دهد و از سوی دیگر همان

بیش از یک میلیون دانش‌آموز در ایران از تحصیل بازمانده‌اند!

خانوادگی، نبود امکانات آموزشی و برخی مسائل اجتماعی از جمله عواملی هستند که می‌توانند کودکان را از ادامه‌ی تحصیل دور کنند. حق تحصیل از حقوق اساسی کودکان به‌شمار می‌رود و بر اساس قوانین داخلی و تعهدات بین‌المللی، دولت‌ها موظف به فراهم کردن شرایط دسترسی کودکان به آموزش هستند.



داد و گفت در میان این افراد، ۲ هزار و ۸۰۸ کودک تحت پوشش خدمات بهزیستی شناسایی شده‌اند. او با اشاره به وضعیت این کودکان اعلام کرد که طرحی برای بازگرداندن آن‌ها به چرخه‌ی آموزش درحال اجراء است. بازماندن کودکان از تحصیل در سال‌های اخیر به یکی از چالش‌های جدی حوزه‌ی آموزش در ایران تبدیل شده است. مشکلات اقتصادی، فقر، شرایط

این بازماندن از تحصیل نشان‌دهنده‌ی چالش‌های آموزشی و محرومیت از حق آموزش است. رئیس سازمان بهزیستی اعلام کرد که طرحی برای بازگرداندن آن‌ها به مدرسه درحال اجراء است. مشکلات اقتصادی، فقر و شرایط خانوادگی از جمله عوامل این بازماندگی هستند. رئیس سازمان بهزیستی از وجود بیش از یک میلیون دانش‌آموز بازمانده از تحصیل در ایران خبر

فراخوان شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

تجمع اعتراضی مقابل سازمان جهانی کار در ژنو _ ۵ ژوئن ۲۰۲۶ علیه جنگ و عواقب آن برای کارگران

کشورها آشنا شوند و صدای خود را به گوش کارگران سایر نقاط جهان برسانند و همبستگی بین‌المللی کارگران را تقویت کنند. افزون بر این، سازمان جهانی کار می‌تواند بر اجرای دو مقاله نامه مهم مربوط به حق تشکل و اعتصاب توسط جمهوری اسلامی پافشاری کند و از این طریق فشار بیشتری بر رژیم اسلامی برای پذیرش این حقوق جهانی کارگران وارد شود. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، از همه فعالان چپ، کمونیست و کارگری، همچنین نهادها و سازمان‌های مدافع حقوق انسانی دعوت می‌شود که با هماهنگی «کمیته سراسری برگزاری تجمع اعتراضی در ژنو» در تجمع پنجم ژوئن شرکت کنند و در راه پایان دادن به جنگ، مقابله با مجازات اعدام، بازتاب دهنده صدای کارگران ایران برای انقلاب، آزادی و برابری شوند.

زنده باد همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم سرنگون باد رژیم سرمایه داری اسلامی

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۵ - ۱۷ می ۲۰۲۶

سازمان جهانی کار، نه تنها برای آنان نزد کارگران ایران اعتباری ایجاد نمی‌کند، بلکه این اعتبار خود سازمان جهانی کار است که آسیب دیده است؛ زیرا این سازمان دهه‌هاست چشم خود را بر نقض آشکار مقاله نامه‌هایش، از جمله حق جهانی تشکل و اعتصاب توسط جمهوری اسلامی، بسته است. مطالبات کارگران ایران همچنان همان خواست‌های بنیادی‌ای است که مدافعان جنبش کارگری و کمونیست‌ها هر ساله در این اجلاس فریاد زده‌اند: حق ایجاد تشکل مستقل، حق اعتصاب، حق انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی، ممنوعیت تعیین حداقل دستمزدهای چندین برابر زیر خط فقر، ممنوعیت قراردادهای موقت و سفیدامضا، انحلال شرکت‌های پیمانکاری و آزادی کارگران زندانی. سازمان جهانی کار بر ساختار سه‌جانبه‌گرایی متکی است و از نظر فعالان جنبش کارگری ایران، دولت‌های سرمایه‌داری در ایران و سایر کشورها بی‌طرف نیستند، بلکه مدافع منافع صاحبان صنایع و سرمایه‌اند. سه‌جانبه‌گرایی، در بهترین حالت، سازوکاری «دو به یک» به نفع صاحبان صنایع و سرمایه است؛ اما در ایران، جایی که کارگران از تشکل مستقل خود محروم‌اند، این نسبت «سه بر صفر» به زیان منافع کارگران است. با این حال، سازمان جهانی کار می‌تواند فضایی باشد که در آن کارگران ایران با مطالبات دیگر

در آستانه برگزاری صد و چهاردهمین کنفرانس سالانه سازمان جهانی کار هستیم و جنگ میان آمریکا، اسرائیل و ایران، همراه با افزایش قیمت نفت، تبعات گسترده‌ای بر کار و زندگی ده‌ها میلیون کارگر در سراسر جهان داشته است. آمریکا و اسرائیل با بمباران مراکز کار و زیرساخت‌های اقتصادی ایران، ده‌ها کارگر را کشتند و صدها هزار کارگر را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بیکار کردند. همچنین با حملات جمهوری اسلامی به مراکز اقتصادی کشورهای خلیج فارس، هزاران کارگر مهاجر آواره و روانه کشورهای خود شدند و با بستن تنگه هرمز و جلوگیری از عبور کشتی‌ها، هزاران ملوان در کشتی‌ها گرفتار و عملاً محبوس شده‌اند. سال‌هاست که مدافعان جنبش کارگری و کمونیست‌ها از فرصت اجلاس سالانه سازمان جهانی کار در ژنو استفاده می‌کنند تا بر مطالبات طبقه کارگر ایران تأکید کنند. زیرا کارگران در ایران از تشکل‌های مستقل خود محروم‌اند و نماینده‌ای ندارند که در اجلاس سازمان جهانی کار شرکت کند و مطالبات آنان را بیان نماید. تشکل مستقل کارگری را با دستگیری، شکنجه و زندان پاسخ داده است. کسانی که به نام نمایندگان کارگران در این اجلاس حضور دارند، فرستادگان رژیم اسلامی‌اند، نه نمایندگان واقعی کارگران ایران. پذیرش فرستادگان رژیم اسلامی در اجلاس

تجمع اعتراضی در ژنو
15:00
National Labour Organisation, Geneva
tee

بخشی از

- قطع فوری
- حق ایجاد
- حق اعتد
- برچیدن
- سازی
- لغو قا
- ایمن
- مز
-

با هم برای حقوق کارگران در ایران و جهان
همبستگی، اعتراض، تغییر
زنده باد همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر!

فراخوان به
تجمع اعتراضی
مقابل سازمان جهانی کار
در ژنو

۵ ژوئن ۲۰۲۶
سازمان جهانی کار (ILO)
Route des Morillons 4
1211 Genève 22, Suisse

کمیته سوسیالیستی ایران
https://cpiran.org
https://komala.co